

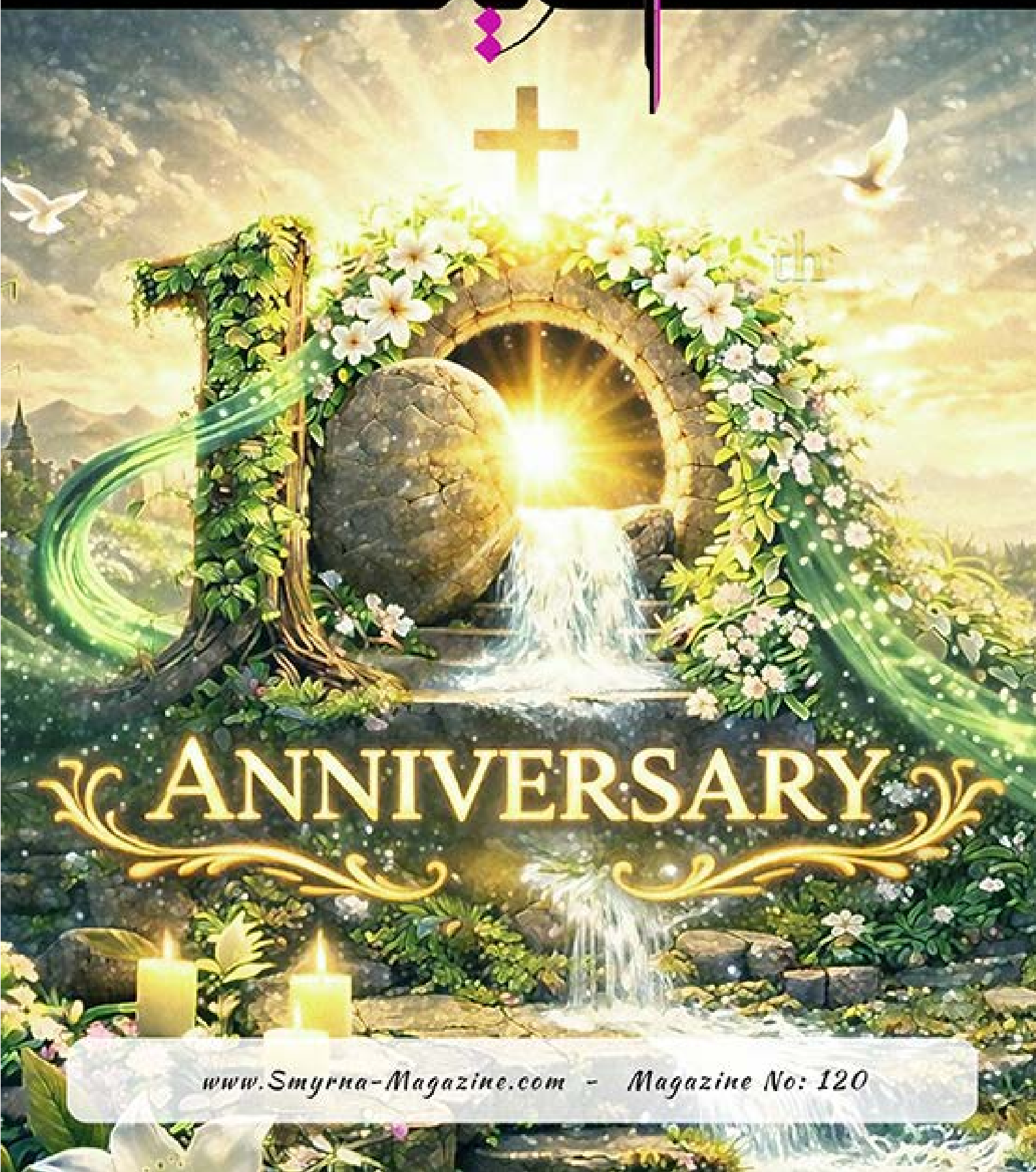
مجله فرهنگ و هنر مسیحی

آبریل ۲۰۲۶ - فروردین ۱۴۰۵ شماره ۱۲۰

NO:120 APRIL - 2026



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می گردد



ANNIVERSARY

www.Smyrna-Magazine.com - Magazine No: 120



Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE
NUMBER: 120
April-2026

Copyright © 2026 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries



سر دبیر
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا
فروردین ۱۴۰۵ / آپریل ۲۰۲۶
مجله شماره ۱۲۰
صاحب امتیاز و مدیر مسئول
امید سبوکی

ارتباط با ما

اگر از نسخه آنلاین استفاده می کنید کافیسیت روی آدرس ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnaCollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن
طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا
طراحی جلد: مانده، المیرا، امید
ترجمه: مهسا، مینا، امید
ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سحبه، کاوه، مایا، مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود، شمس، علی، ترابی، هلنا، محمدحسین، سارا، حسین

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می باشد. شما می توانید مقالات، مطالب، دلنویسته و شهادت های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیات تحریریه مجله می باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می باشد.



آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

۶ ده سال گذشت...

از گوشه و کنار جهان

۸ خم

رسم شاگردی

۱۰ کلید سوم «جلال پادشاه»

خانواده‌ای زیر صلیب

۱۲ شری

نقش و نگار

۱۶ نیکلاس، ساندرو بوتیچلی، جان بروزل

نگاهی به سیخای جهان

۱۸ چهار شگفت‌انگیز

شما می‌توانید برای دسترسی مستقیم به صفحه مورد نظر، روی آن کلیک کنید و برای بازگشت به صفحه فهرست نیز بر روی دکمه بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به سیخای ایران

۲۰ زودپز

معرفی کتاب

۲۲ ۷۷ سوال متداول درباره خدا و کتاب مقدس

کلیسا در جفا

۲۴ عید پاک

سبک زندگی، زندگی سالم

۳۰ خستگی

تنور (آشپزی)

۳۲ کاکا

تاریخ سازان آسمانی

۳۴ جان برد فورد

کانون شادی

۳۶ دو به دو

جوانان

۴۲ توما

صفحه روز

۵۰ تنیده در اشک و امید

من یک زن هستم

۵۲ استر

ارتشی برای دعا

۵۶ خراسان - آنکارا

دلنوشته‌های دور و نزدیک

۵۸ نامه به پدر آسمانی

سرگرمی

۶۰ جدول

معرفی برنامه‌ها

۶۲ ارتباط با ما

ارتباط با ما



سر مقاله

دو سال گذشت...

در آستانه دهمین سالگرد انتشار مجله اسمیرنا و همزمان با شماره ۱۲۰ آن، دل ما پر از شکرگزاری است. عدد ده در کتاب مقدس یادآور مفاهیمی عمیق است؛ نمادی از مسئولیت انسان، زمان‌های آزمون، قانون الهی و کمال نظم خداوند. امروز وقتی به این مسیر نگاه می‌کنم، می‌بینم که ۱۲۰ شماره از این مجله در طول سال‌ها تنها مجموعه‌ای از صفحات چاپ‌شده نبوده است؛ بلکه تجربه‌ای زنده از راه رفتن در هماهنگی با روح القدس و گوش سپردن به کلام زنده خدا بوده است. برگ به برگ این مجله تلاشی بوده تا در نظم الهی او گام برداریم و صدای امید و حقیقت را به گوش فارسی‌زبانان برسانیم.

عدد ده ما را به یاد ده فرمان می‌اندازد؛ اصولی که خدا برای هدایت و محافظت قوم خود مقرر کرد. ما نیز در این سال‌ها تلاش کرده‌ایم با تکیه بر همان اصول الهی، در مراقبت و امنیت خداوند گام برداریم و راهی را طی کنیم که او برای خدمت و شهادت تعیین کرده است.

همچنین این عدد ما را به یاد ده بلای مصر می‌آورد؛ رویدادهایی که قدرت و حاکمیت خدا را آشکار ساخت و قوم او را از بندگی رهایی داد. وقتی به مسیر طی شده نگاه می‌کنیم، به یاد می‌آوریم که خداوند ما را از چه خطرها، توطئه‌ها و سختی‌هایی عبور داد و چگونه در میان طوفان‌ها ما را حفظ کرد تا بتوانیم او را بپرستیم و برای نام او بسراییم؛ تا صدای مژده خوش نجات او برای فارسی‌زبانان باشیم.

در مثل ده باکره نیز درس‌های عمیقی برای ما نهفته است. در این مسیر، گاه با داناان و حکیمان همراه شدیم و در همدلی و همیاری پیش رفتیم. اما صادقانه باید اعتراف کنیم که گاهی نیز برخی همچون نیمی از آن ده باکره، عظمت کار خدا و هدایت مسیح و روح او را نشناختند و از این مسیر جدا شدند و راهی دیگر را برگزیدند. این نیز بخشی از واقعیت هر خدمت الهی است.

و همچون مثل ده خادم و قنطارها، ما نیز تلاش کرده‌ایم آنچه خداوند به ما سپرده است را بارور و افزون سازیم. با تمام قلب کوشیده‌ایم صفحات این مجله را به دست مردمان برسانیم؛ نه تنها به عنوان نوشته‌هایی بر کاغذ، بلکه به عنوان بذرهایی از امید، ایمان و حقیقت.

اکنون در آستانه این فصل تازه، دعای ما این است که خداوند همان‌گونه که در گذشته راه را گشود، در آینده نیز ما را هدایت کند؛ تا همچنان با فروتنی، وفاداری و شجاعت در مسیر او گام برداریم و صدای مژده نجات مسیح برای قوم فارسی‌زبان بلندتر از همیشه شنیده شود.



امیر سوبکه

10th Anniversary





از گوشه و کنار جهان



همه ما دعوت هستیم

آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که بخشی از یک جنبش جهانی باشید که زندگی خود را با روش خدا می‌گذرانند، جنبشی که الهام می‌بخشد، متحول می‌کند و ایمانداران را برای انجام تمام کارهایی که خدا آنها را به انجامشان فرا خوانده است، مجهز می‌کند؟ وقتی به این موضوع فکر می‌کنیم کاملاً الهام بخش به نظر می‌رسد اما عملی کردن آن می‌تواند تجربه‌ای کاملاً متفاوت باشد.

نیک و ویچ، سخنران بین‌المللی مسیحی، معتقد است به عنوان جامعه‌ای از ایمانداران که همگی وقف یک هدف مشترک با استفاده از اصول مشابه هستیم، می‌توانیم با قدرت خدا و حقیقت تغییر دهنده زندگی انجیل عیسی بر هر گوشه و شکاف جامعه تأثیر بگذاریم.

نیک و ویچ می‌گوید: «همه ما می‌توانیم تفاوت بیشتری در نام عیسی ایجاد کنیم، من فقط می‌خواهم مردم بفهمند که این فقط سخنرانان، کشیش‌ها و نویسندگان نیستند که واقعاً می‌توانند تأثیر بگذارند، بلکه همه ما با هم هستیم، همراه با ابزارهایی که در دست داریم تا در رسیدن به خوبی عمل کنیم و اساساً در جامعه و شهرها خود تأثیر بگذاریم.»

نیک سخنران عالی است که با میلیون‌ها نفر در ۷۸ کشور مختلف جهان صحبت کرده است.

به عنوان کسی که بدون دست و پا به دنیا آمده است، شجاعت و سرسختی نیک برای زندگی، او را به یک متخصص در

انعطاف‌پذیری و نگاه به زندگی از دریچه فوق‌العاده الهام‌بخش تبدیل کرده است.

شاید خیلی مواقع عدم امکانات نداشتن پول، امکانات و تجهیزات مانع انجام این نوع زندگی برای ما شده اما خوب است بدانیم شرایط نیک و ویچ او را از انجام ماموریت و خوانندگی‌اش باز نداشت و ما هم امروز به عنوان ایمانداران وارثین هستیم و کلام خدا به ما توانایی داده تا با امید و تسلی که از خدا یافتیم دیگران را هم تسلی دهیم. **آمین با بیاد آوردن رستاخیز مسیح بدانیم خداوند در ما قیام کرده تا قادر باشیم نه برطبق نفس عمل کنیم بلکه اراده او را به انجام رسانیم. در این مهم پیروز باشید.**



آیا فرزندان شما گوش می‌دهند؟

تماشای فیلم دوربین امنیتی مادری را شگفت زده کرد. یک مادر اهل ایالت یوتا، با دیدن پسرش در حال انجام کاری فوق‌العاده در فیلم دوربین امنیتی منزل همسایه‌اش شگفت زده شد. در این فیلم پسرش در حالی که دستش را روی قلب خود گذاشته بود، به تنهایی مراسم ادای سوگند به پرچم آمریکا را انجام داد.

«جیمی وارنر» در این فیلم با تعجب پسر هفت ساله‌اش «وایات» را در حالی که جلوی درب منزل همسایه دوچرخه سواری می‌کرد دید او قبل از اینکه زنگ درب را لمس کند ایستاد و سوگند وفاداری به پرچمی که در حال تکان خوردن در ایوان جلویی بود را خواند.

وارنر به فاکس نیوز گفت: «تا آنجا که می‌دانم، او سوگند تعهد به پرچم را به غیر از مدرسه در جای دیگری انجام نمی‌دهد و به هیچ عنوان زمانی را که او به تنهایی این کار را انجام داده باشد به خاطر ندارم.»

نکته مهم اینکه، وی می‌گوید این پیشامد نشان می‌دهد بچه‌ها واقعاً به ما گوش می‌کنند. جیمی گفت: «ای کاش می‌توانستیم به هر پدر یا مادری که احساس می‌کنند هر چه به فرزندشان آموزش

می‌دهند از این گوششان وارد می‌شود و از گوش دیگرشان خارج، این را نشان دهیم که این طور نیست و آنها با دقت به همه تعالیم ما گوش می‌دهند.

ما نیز می‌بایست کتاب مقدس و با خدا راه رفتن، بدور از مخفیکاری و در دروغ زندگی کردن را با عمل و تعلیم به بچه‌ها بیاموزیم تا گوش دهند و بدان عمل کنند، درست مانند فرزند این خانواده که در نبود والدین خود و در تنهایی باز هم به پرچم و ادای احترام به آن پایبند بود بطوری که گویی در درون او این اهمیت و احترام شکل گرفته است.
حال بیندیشیم آیا روش زندگی و قدم زدن در راستی را به فرزندانمان اینچنین آموخته‌ایم؟



مادر فداکار

مادر فداکار جان خود را برای نجات دوقلوهایش از دست داد.

مادری قهرمان به نام «هیلاری» که برای نجات دوقلوهایش در یک تصادف، هنگام رانندگی از جسم خود برای محافظت از فرزندان خود استفاده کرد جان باخت. فداکاری او نشان می‌دهد که مهر مادری حد و مرزی ندارد و زمانیکه پای محافظت از فرزندان در میان باشد، مادر حاضر است هر کاری را برای نجات آنها انجام بدهد.

این دقیقاً همان کاری است که این مادر ۲۹ ساله انجام داد. او در لحظه‌ای که یک خودروی SUV به سمت آنها می‌آمد قبل از برخورد دو ماشین خود را مانند سپری به روی دوقلوهایش انداخت و جان خود را از دست داد.

این یک تراژدی غم‌انگیز است که به نظر می‌رسد نباید اتفاق می‌افتاد چرا که راننده خودرو که با آنها برخورد کرد اصلاً مجوز رانندگی نداشت و گواهینامه او قبلاً توسط پلیس به حالت تعلیق درآمده بود. اما متأسفانه ما در دنیایی از هم گسیخته و پر از گناه



زندگی می‌کنیم و اغلب تصمیم‌های نادرست اشخاص می‌تواند به افراد دیگر آسیب برساند.

درست مانند این خودرو SUV که با سرعت نود مایل بر ساعت به خودرو هیلاری که با سرعت مجاز در حال حرکت بود برخورد کرد و هیلاری برای حفاظت از فرزندان پنج ساله خود در برابر ضربه تصادف خود را بر روی آنها سپر کرد و جان خود را از دست داد.

مادر بزرگ بچه‌ها می‌گوید: «جسم دخترم، نوه‌هایم را نجات داد.» پسرانش که نجات یافته‌اند می‌گویند: «ما دیدیم که مادرمان برای یک لحظه چشمانش را باز کرد و به ما نگاه کرد و سپس چشمانش را بست و دیگر باز نکرد.»

این دو قلوها با جراحاتی جزئی از این حادثه دلخراش جان سالم به در بردند.

زنده ماندن این دوقلوها از طرفی باعث خوشحالی و آرامش خانواده است ولی از طرف دیگر دلشکستگی و غم از دست دادن مادر هرگز از یادشان نمی‌رود و این رنجی غیر قابل تصور است که بازماندگان او تا آخر عمر با آن روبرو خواهند بود.

مادر هیلاری با دلی شکسته می‌گوید که او اولین فرزند و بهترین دوست و همدم برایش بوده است.

دوستان و اقوام هیلاری دست در دست هم دادند تا هزینه مراسم خاکسپاری و دیگر مخارج را تأمین کنند. آنها تصمیم گرفتند تا به دوقلوها و دیگر فرزند هشت ساله هیلاری که در هنگام تصادف همراه آنها نبود رسیدگی و مراقبت کنند.

ما همواره می‌توانیم با دعا کردن برای خانواده‌هایی مانند خانواده هیلاری که رنج دیده و دلشکسته هستند آنها را حمایت کنیم و از خدا بخواهیم تا آرامش و آسایشی که فقط از طریق خودش حاصل می‌شود را برای آنها بفرستد. درست همانطور که کلام خدا در یوحنا باب ۱۶ آیه ۲۲ می‌گوید:

«به همین سان شما نیز اکنون اندوهگین هستید اما باز شما را خواهیم دید و دل شما شادمان خواهد شد و هیچ کس آن شادی را از شما نخواهد گرفت.»



رسم شاگردی

کلیدهای سلطنت

کلید سوم: جلال پادشاه



در شماره‌های پیشین در مورد کلیدهای ملکوت که در انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۹، عیسی به ما سپرده است، نوشتیم و خوانده‌ایم که مسئولیت ماست تا آن‌ها را شناخته و در زندگی خود و دیگران به کار ببریم. همچنین در انجیل لوقا باب ۱۱ آیه ۵۲ به اهمیت به کارگیری این کلیدها اشاره می‌شود.

کلید اول، کلام پادشاه بود که ما را در درک این سپرده یاری داد و مسئولیت انتقال آن را برجسته کرد. همچنین شناخت قلب پدر و قدرت او را آموختیم.

کلید دوم، دعوت و مأموریت بود که با شناخت دعوت و مأموریت عیسی آن را بیشتر درک کرده و در هر شرایطی به کار خواهیم گرفت.

و کلید سوم، کلید جلال پادشاه است که در انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۲ می‌خوانیم.

ما در دنیای زندگی می‌کنیم که هر روزه به ما می‌گوید ارزش تو را مردم و دنیا تعیین می‌کنند. آمار جراحی‌های زیبایی در کشورمان نشان می‌دهد که دنیا هر روزه انسان‌ها را به این سمت سوق می‌دهد که باید زیباتر باشی تا در این دنیا و در نگاه دیگران پذیرفته شوی و برایت ارزشی قائل باشند و تو را به حساب آورند. پوشیدن برنداها با مارک‌های برجسته و بزرگ، که ارزش لباس را فریاد بزند تا تو دیده شوی، مدام ما را به سمتی سوق می‌دهد تا با ظاهر و تغییر آن، جلال و ارزش را به دست آوریم؛ نه جلال و ارزشی از طرف پادشاه.

متأسفانه کلیسا نیز به‌عنوان بخشی از جامعه از این خطر مستثنی نیست. گاهی این سؤال شکل می‌گیرد که چه بگویم تا مردم پسندند و مرا تأیید کنند. در اینجا همراهی مردم جای خود را در سطحی بالاتر از بیان حقیقت و پیروی از مسیح می‌گذارد. حتی شاید شهادت دادن‌ها نه برای نشان دادن جلال پادشاه، بلکه برای دیده شدن من و اهمیت دادن به من بیان شود، و این مسیر حتی می‌تواند به دروغ و ریا منتهی گردد.

جلال و ارزشی که با لایکه‌ها و پسند دیگران شکل بگیرد، موقتی است؛ نه ماندگار و حقیقی که درون ما را پر سازد. حتی این مسئله به باغ عدن و آدم و حوا بازمی‌گردد. به جای داشتن جلال و ارزش از طرف پادشاه، خود را با برگ‌های انجیر پوشاندند و پشت درخت‌ها مخفی کردند. تفکری شکل گرفت که من جلال پادشاه را از دست داده‌ام و کسی نیستم، پس خودم باید جلالی برای خود به دست آورم. همین جاست که جمله‌ای تکان‌دهنده از طرف عیسی مکتوب است:

«چگونه می‌توانید ایمان بیاورید، در حالی که جلال از یکدیگر می‌گیرید و می‌طلبید و جلالی را که از خدای یگانه است نمی‌جوید؟»

وقتی جلال را از یکدیگر می‌جویم، تبدیل به مقایسه، حسادت، رقابت ناسالم، نمایش و ترس از دست دادن‌ها خواهد شد. همیشه ناامن و همیشه در حال ثابت کردن خود هستیم؛ باید بهتر دیده شوم و نقدها مرا می‌شکنند. اما ارزش و جلالی که پادشاه به ما می‌تاباند تا از ما عبور کند، جلال و ارزشی حقیقی است؛ چون منبع آن پادشاه آسمانی است. این جلال، احترام، وزن، درخشش و اعتبار آسمانی در زندگی من است؛ نه برای اینکه من نیکو و خوب هستم، بلکه چون جلال پادشاه در من حاضر است.

پنجره یا آینه؟

به‌عنوان ایمانداران، این جلال به‌وسیله فیض بر ما تابان شده

است. حال سؤال این است: **آیا ما آینه‌ای هستیم که خود را می‌بینیم و مدام در پی بهتر دیده شدن هستیم، یا پنجره‌ای شیشه‌ای که نور را عبور می‌دهد و با اثر این نور در زندگی خود و دیگران دیده می‌شویم؟**

متی باب ۵ آیه ۴۵ می‌گوید خدا آفتاب خود را بر نیکان و بدان یکسان می‌تاباند. پس مسئله کجاست؟ مسئله این است که ما در مقابل این تابش محبت و نیکویی او، آینه هستیم یا پنجره‌ای شیشه‌ای؟ آفتاب بر پنجره‌ای با شیشه‌های رنگی می‌تابد و هر ایماندار رنگ شیشه خود را برای عبور این نور دارد. عطایا و عملکردهای اعضای مختلف بدن در راستای حیات و راستی عمل می‌کنند. چه تصویر زیبایی است! با درک آن می‌توانیم حقیقتی عمیق را زندگی کنیم، کلید جلال را به کار ببریم و زندگی خود و دیگران را متحول سازیم.

ما دعوت شده‌ایم تا منعکس‌کننده نور او و عبوردهنده آن باشیم. **کلید جلال پادشاه فقط یک احساس نیست، بلکه حقیقتی عمیق است که نتایج واقعی دارد:**

● احترام آسمانی می‌آورد.

اعمال ۲:۲۷. شاگردان ابتدا ناشناس بودند، اما با عبور نور حقیقی نزد تمامی عالم نیز عزیز شدند؛ احترامی غیرقابل توضیح، نه برای عملکرد مردم پسند، بلکه برای عبور دادن نور حقیقت و راستی.

● دشمن گیج خواهد شد.

اعمال باب ۴ آیات ۱۴ تا ۲۷. دشمن نمی‌داند با آنان چه کند. این گیجی در عملکرد دنیا و دشمنان کلیسای خداوند نسبت به شاگردان حقیقی اوست که جلال و ارزش پادشاه را در خود دارند و آن را عبور می‌دهند.

● محافظت خاص می‌آورد.

مزمور ۱۰۵ آیه ۱۵ و اول تواریخ ۱۶ آیه ۲۲: «بر مسیحان من دست نزنید.»

معنی این آیات این نیست که جفا نخواهد بود، بلکه این است که جفاها و سختی‌ها در اراده و برنامه خدا خواهد بود. بارها خواستند مسیح را دستگیر و سنگسار کنند، اما نتوانستند. اما صلیب و دستگیری در باغ جتسمانی در اراده، برنامه و زمان‌بندی خدا بود و از همان نیز برای نجات و تحقق هدف خود استفاده کرد.

● بیاید چند قدم حقیقی و روزانه برداریم:

➤ **قدم اول: جلال قلبی را تشخیص دهیم و توبه کنیم.** هر جا از دیگران ارزش می‌طلبیم، یک توبه ساده لازم است.

➤ **قدم دوم: هر روز جلال پادشاه را اعلام کنیم.** کلید جلال فقط دانش نیست، بلکه به کارگیری لازم دارد.

➤ **قدم سوم: آینه‌ات را پنجره کن.** هر روز به جای اینکه خود را ببینم و منفعت و سود خودم را بجویم، پنجره‌ای شیشه‌ای بسازم رو به تابش آسمانی.

➤ **قدم چهارم: کلید جلال را به دعوت و مأموریت وصل کن.** وقتی دعوت و مأموریت حقیقی عیسی را زندگی می‌کنیم، در هر شرایطی جلال آسمان بر ما تابان خواهد بود.

آمین. بیاید در به کارگیری این کلید نیز قدم برداریم و نتایج عالی آن را در نیکویی خدا بچشیم.



امیر سبوحی





به مادر خود گفت: «بانو، لیتنگ
پسرت». سپس به آن شاگرد
گفت: «لیتنگ مادرت».
هز آن ساعت، آن شاگرد،
لو رو به خانه خود برد.
یوحنا ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده‌ای زیر صلیب



سلام و درود به همه عزیزان و همراهان همیشگی
اسمیرنا

عید قیام بر شما مبارک

با مصاحبه و شهادتی دیگر از کار خدا در زندگی‌ها
با هم هستیم، خواهری عزیز با ما هستند تا ببینیم چه
گذشت که امروز در مسیح ساکن هستند. (به دلیل
شرایط عزیزان بعضا از نامهای مستعار استفاده می‌کنیم.)
شالوم خدا بر شما. لطفا خودتون رو به خوانندگان
مجله معرفی کنید.

من هم سلام می‌کنم شری هستم، دو فرزند دارم یک دختر و یک
پسر و به همراه همسر در ترکیه ساکن هستم.

خواهر عزیز شکر برای خانواده شما. چند سالتون هست؟
(صدای خنده) میدونید که سن خانمها رو نمی‌پرسن ولی هر دو
فرزندم بزرگسال هستن و حدود یکی دو سالی هم هست که
ازدواج کردند.

شکر برای پیوندها آمین استوار باشند در عشقشون.
تا از موضوع دور نشدید بیرسم آیا همسر
و فرزندان شما هم به مسیح
ایمان دارند؟

بله دخترم قلبش رو به مسیح دادن ولی
برای بقیه در دعا هستیم.

خدا رو شکر، آمین به زودی نجات
دیگر عزیزان رو هم شاهد باشیم.

خب حالا که سن خودتون
رو نگفتید می‌تونم سن
ایمانی شما رو بیرسم؟



به حدود ۷ سال هست که ایمان آوردم.
چه اتفاقی افتاد که چنین انتخابی کردید؟

داستان از اینجا شروع شد همراه با یکی از اقوامون برای دیدن
فرزندشون و تفریح به ترکیه اومدیم و منزل این عزیزان ساکن
بودیم. با هم به گردش می‌رفتیم و غذا می‌خوردیم و ... ولی در
طول اقامتون یک چیز مشکوک عجیبی نظر ما رو جلب کرد هر
وقت می‌خواستیم ناهار و شام بخوریم چند دقیقه صاحبخونه که
یک زن و شوهر جوان بودند غیثون میزد. یک روز با خانمی
که با هم سفر کرده بودیم تصمیم گرفتیم سر از کارشون دربیاریم
و وقتی قبل از غذا به اصطلاح جیم شدند ما هم دنبالشون آرام
آرام رفتیم تا ببینیم چه کار میکنن وقتی یکدفعه وارد اتاق شدیم
دیدیم دستان هم رو گرفتن و دعا میکنن؛ از اونها پرسیدیم چه
کار می‌کنید و اونها به ما توضیح دادن که مسیحی شدن و قبل از
غذا و کارهاشون حتما شکرگزاری و دعا می‌کنن و بعد کاری رو
انجام میدن.

اول گفتگو مثل فیلمهای پلیسی بود کلی هیجانی شدم
و ترسیدم، **خب خدا رو شکر. عکس العمل شما چی بود؟**
اولش جا خوردیم و شوکه شدیم که چطوری دین عوض کردن
ولی بعد ازشون خواستیم پیش ما دعا کنن. از اون روز همینطور
موضوع صحبت ما حول محور مسیح و مسیحیت چرخید. در مورد
نجات و کلیسا و فکرهای خدا برای ما صحبت می‌کردند.

خب بعد چه اتفاقی افتاد؟

راستش اونها تعریف کردن و ما مدام بیشتر خوشمون اومد
همراهشون به کلیسا می‌رفتیم و آنها به ما کتاب انجیل هدیه دادند.
تا اینکه یک روز وقتی خونه نبودن شروع به خواندن انجیل کردیم.
تو تمام یک ساعتی که کتاب رو می‌خوندیم حتی یک کلمه هم

با همسفرم صحبت نکردیم و محو کتاب بودیم هر جفتمون داشتیم قسمت فرزندان نور رو در
کتاب مقدس می‌خوندیم و بعد از حدود یک ساعت به هم نگاه کردیم و انگار کلمات ما رو
می‌برد به یک سفر، از این صحبت می‌کرد که حالا که حقیقت رو شنیدید نباید مثل زمانی
که تاریک بودید عمل کنید و همه برامون حقیقت بود می‌خوندیم و جلو می‌رفتیم تا به انتها
رسیدیم که در مورد نجات بود باهم گفتیم اگر موافقی دعای نجات رو بخونیم و خوندیم و
قلبمون رو به مسیح دادیم و وقتی بچه‌ها (همان زن و شوهر) برگشتن با خوشحالی گفتیم
ما هم مثل شما شدیم. (خنده)

به به چقدر عالی شکر برای عزیزانی که در ایمان زندگی می‌کنن و نور
میشن تا دیگران هم نور مسیح رو ببینن. بعدش چه اتفاقی افتاد؟

یک اتفاق جالب این بود که ما از اون روز به بعد مثل یه بچه تازه پا گرفته شده بودیم
بمب انرژی بودیم و تمام مدت به هر چیز کوچکی می‌خندیدیم و شادی می‌کردیم یک
شادی درست مثل کودکان.

به نظرتون این شادی از چی بود؟

انگار همه چیز عوض شده بود مثل یه بچه انگار دوباره متولد شده بودیم، انگار گذشته‌ای
وجود نداشت یک چیز تازه شده بودیم. انگار گذشته و خیلی از چیزهایی که بی‌خودی
بهشون اهمیت می‌دادیم دیگه بی‌اهمیت شده بودند.

چه چیزهایی مهم بودند که حالا دیگه نبودند؟

نگرانی‌ها، از بچه، از مادر، از اطراف و مشکلات.

و یک اتفاق مهم دیگه هم در زندگی من افتاد من همیشه خیلی فال می‌گرفتم که یک
خبر خوش یا شاد کننده به دیگران بدم و اینطوری هم خودم سرم مشغول بشه و به
دیگران هم انرژی بدم یا با دیدن خبرهای خوب در قهوه و اشکال مختلف از نگرانی‌ها
کم کنم ولی این یک چاره نبود بلکه بدتر دچار سردردهای سخت و مشکلات می‌شدم
و خب انگار خدا بودم که بخوام از آینده بگم پس احساس دروغگویی نسبت به خدا
هم داشتم.

چقدر جالبه خیلی از عزیزان با این مسئله درگیر و به این کار
علاقمند هستند با اینکه واقعا کار درستی نیست و کلام خدا هم
میگه از فالگیری و جادوگری دوری کنید اما در این دوره از
زمان هم این نگرانی‌ها خیلی‌ها را مشتاق فال و طالع‌بینی و...
می‌کنه چقدر موضوع مهمی هست، خب بعد ایمان یعنی کنار
گذاشتید؟

بله من دیگه بعد از ایمان به مسیح فهمیدم این کار درستی نیست و یک جور
دخالت تو کار خدا و دنیای روحانی هست و دیگه انجام ندادم، الان هم حال
خودم بهتره و هم حس خوب و سبکی دارم خیلی از من تقاضا شد که ادامه
بدم اما خیلی راحت و بدون شک می‌گفتم این کار را انجام نمیدم. در
ضمن تمام نگرانی‌های خودم رو به مسیح سپردم و وقتی خدای زنده رو
داریم که از گذشته و حال و آینده ما با خبره نیازی به فال و فالگیری
نداریم و برای خوشحال کردن دیگران هم دعا می‌کنم و اتفاقا خیلی
سریع هم جوابش رو از خدا می‌گیرم همون روز همون شخص زنگ
میزنه و از احوالش باخبر میشم و دیگه انرژی پوچ دادن نیست بلکه واقعا
خدا کار می‌کنه تو زندگیشون. در کل وقتی میسباری خیالت راحت چون
فقط مسیحیه که میتونه نگرانی‌های تو رو برطرف کنه.





اوزنده است...
او قادر است
مارا از مردگی با آزاد سازد...
یوغ اوسک است
ای گرانباروز خمشکش نزد اوسا
او تورامی خواند...

تا از هراسارت آزاد شوی

اوباره‌ای مارا برمی دارد



آمین ما هم اطمینان داریم که اینطور هست. چقدر عالی هست که الان میتونید فکرهای خدا و نجات را با همون آدمها در میان بگذارید واقعا تنها شادی حقیقی همینه، آمین بیشتر و بیشتر صدای خدا باشید برای همه. خوشحالم که همسرتون هم امروز اینجا هستن گفتین ایشون با موضوع ایمانتون مشکلی ندارن؟

بله، نه تنها مشکلی نداره بلکه مشوق من هم بوده. یادمه وقتی از ترکیه برگشتم به همسرم گفتم: «یه چیزی بگم ناراحت نمیشی» و موضوع رو مطرح کردم و ایشون خیلی خوشحال شد و گفت: «آفرین» و به من گفت: «همین که مسلمون نباشی خودش قدم بزرگی هست»

(صدای خنده جمع) چقدر عجیب می‌تونم از همسرتون پیروم چرا؟! آقا... با توجه به اینکه مسلمانزاده هستید چطور اینقدر روشن فکر برخورد کردید؟

بله من هم سلام می‌کنم. ببینید من به علم اعتقاد دارم و هر کسی از اسلام بیاد بیرون واقعا تشویق می‌کنم سالها همسرم تو نذر و فال و استرس و... بود و از اینکه خودش در درون خودش ناراحتی داشت من هم خوشحال نبودم ولی بعد از ایمانش به مسیح خیلی از اینها عوض شد من دوست داشتم مسلمون نباشه ولی با ایمان زندگی کنه. همین هم شد تازه خودش یادش رفت بگه اینقدر مسئله شفا در بخشش دیگران در همسرم بارز هست که نگو و این خودش کلی بهش آرامش داده.

مرسی از صحبت‌ها و یادآوری قشنگتون. خواهر جان نذری چرا؟ و اینکه وقتی می‌خواستید دیگه نذری ندید چه احساسی داشتید، نترسیدید اتفاقی براتون بیفته؟! (طبق خرافات)

خب گفتم همه این کارها رو انجام می‌دادم که آرامش بگیرم و میگرفتم اما خیلی خیلی مقطعی و بعد بدتر و بدتر می‌شد. آخرین باری که دیگه نذری ندادم عاشورا بود که گفتم بذار بینم چی میشه تازه از این خرافاتها هم که ترشی به ما نمی‌افته و... هم داشتیم که به نام مسیح هم ترشی درست کردم و نذری هم ندادم هیچ اتفاقی هم نیفتاد از اون بار و یوغ هم آزاد شدم به فامیلون که با هم ایماندار شدیم زنگ زدیم و گفتم: «تو هم می‌تونی ترشی درست کنی به نام مسیح هیچی نمیشه».

آمین امروز به نام مسیح از هر یوغ و اسارتی آزادیم شاید خیلی‌ها مثل گذشته شما هستن صحبتی دارید برانشون؟

بله می‌گم باید نجات پیدا کنن باید بدونن یک نفر هست که نجات بده و اون آدم‌ها و امام‌ها و دخیل و... که سالهاست هیچ کاری برامون نکردن نیست بلکه وقتی ایمان بیارن به مسیح می‌فهمن همه اینها پوچ بوده و دروغ. چطور دنبال مرده باشیم وقتی خدای زنده رو داریم!؟

آمین دعا می‌کنیم مردم ایران از یوغ خرافات آزاد بشن. می‌خوام چند تا جواب کوتاه به من بدید. آماده‌اید؟

بله

نظرتون در مورد مجله اسمیرنا؟

خوبه دوست دارم، به دستم برسه مطالعه می‌کنم.

صفحه مورد علاقتون؟

همین صفحه مصاحبه (خانواده زیر صلیب) چون دوست دارم عقاید و دلیل ایمان افراد دیگه رو هم بخونم و بشنوم.

دعای شما برای زنان ایران زمین؟

آمین فکرها همه باز بشه و دنبال خرافات و... نباشن و دعا می‌کنم بانوان کشورمون به سمت مطالعه انجیل بیان و تحقیق کنن تا حقیقت رو بشناسن. اینکه پدرم این و اون بوده کورکورانه دنبال مسائل نزن و امید و ایمان قوی داشته باشن. ما قبلا هم فکر می‌کردیم ایمان داریم ولی ترس بود، ترس جهنم، ترس دیده شدن یه تار مو، ترس غضب خدا درحالیکه خدای ما بینهایت مهربونه. راستش رو بخواهید جهنم همین جا هست وقتی نسبت به مردم بدبینی، انتقام جو و کینه‌ای هستی، دروغ می‌گی، غیبت می‌کنی، ولی وقتی خدا رو میشناسی همه چی عوض میشه. پس دعا می‌کنم مردم واقعا انجیل رو مطالعه کنن و لذت ببرن از خدای حقیقی همونطور که من بردم.

ممنون چه خواسته عالی و قشنگی. به پایان صحبتتون رسیدیم مرسی که شهادت ایمانتون رو با ما و مردم ایران به اشتراک گذاشتید.

در پایان صحبتی دارید؟

چیزی که همیشه چالش دارم صحبت کردن در جمع هست ولی شکرگزاری می‌کنم که الان می‌تونم از طریق مجله اسمیرنا حرفم رو به دیگران انتقال بدم. راستش من تمام و کمال نیستم ولی سعی می‌کنم با خواندن کلام و گوش دادن به موعظه‌های کلیسا و همینطور دروس و تعالیم، کلام خدا برام تداعی بشه و کم کم رشد کنم و همینطور تمرین می‌کنم اگر دروغ می‌گفتم دیگه نگم، اگر کینه داشتم سعی

کنم دیگه نداشته باشم و در کل باید تمرین کنیم با تعالیم مسیح تا به خودمون و دیگران ضربه و آسیب نزنیم و خوی‌های بدمون رو کنار بذاریم.



آمین، دعای ما برای شما اینست که به نام مسیح بتونید با همه در مورد ایمانتون با قوت و اقتدار صحبت کنید و در مسیح رشد کنید، واقعا در صحبتتون به نکته جالبی هم اشاره کردید کامل نبودن و اگر انسانها بپذیرند که کامل فقط خداست و ما دعوت شدیم در عیسی مسیح که مظهر ایمان ماست به سمت این تکامل در حرکت باشیم تمام مشکلات انسانها و خودپرترینی‌ها و... از بین میره.

•••

خوانندگان عزیز مجله این هم شهادتی دیگه از زندگی شخصی که با ایمان به مسیح دگرگون و رنگ و بوی تازه و نه فقط تازه بلکه در حیات به خود گرفت؛ آمین هم از این مصاحبه لذت برده باشید و هم اشتیاقی در شما ایجاد کرده باشه تا انجیل عیسی مسیح رو بخونید. اگر به انجیل دسترسی ندارید با آدرس‌های درج شده در صفحه آخر مجله با ما تماس بگیرید. تا مصاحبه و شهادتی دیگه در دستان امن و آمین مسیح باشید.





بیاید در این ایام قلب‌های خودمان را تسلیم او کنیم و قدم به قدم در زندگی‌های خود با او رو به جلو در حرکت باشیم؛ آمین.

عیسی مسیح

این تابلو اثری از «مارتین شونگاور» نقاش و چاپگر آلمانی می‌باشد که در سال ۱۴۸۰ در ابعاد ۱۱۰ در ۱۶۰ سانتی‌متر با سبک «کوپر پلینت» به معنی صفحه مسی شکل گرفته است. این سبک قبل از اختراع چاپ، صنعت رسم بوده. در این سبک بشقاب‌های فلزی که با موم آغشته شده را با قلم‌های سوزنی شکل به وسیله خطوط نقاشی می‌کشند. به عبارتی دیگر روی فلز خط می‌اندازند و بعد با رنگ روی خط‌ها را پر می‌کنند و در آخر این نقاشی قابلیت این را دارد که روی پارچه یا هر سطح دیگری انتقال یابد که این سبک صنعت بسیار جالبی بوده است. در تابلو، پیلاتس را می‌بینیم که پشت عیسی ایستاده است و او را نزد مردم می‌آورد و تمامی افراد یهودی، غیر یهودی، مذهبی و... همه فریاد می‌زدند که مصلوبش کن. مسیح را در قصر آورده‌اند لباس پادشاهی بر تنش کرده، تاج خار بر سرش گذاشتند اما به نشانه تمسخر. این راهی بود که مسیح رفت تا ما را نجات دهد و امروز ما از زخم‌های عیسی شفا یافته‌ایم، و به واسطه خون و صلیب او می‌توانیم تولدی تازه دریافت کنیم و وارد حیات جاودان شویم.

این اثر در موزه هنری صومعه «سنت کاترین» در هلند نگهداری می‌شود. در باب ۵۳ کتاب اشعیا نوید آمدن عیسی مسیح به ما داده شده است. **مردی درد آشنا و رنج دیده که تمام دردها و گناهان ما را بر خود گرفت و به سبب نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد و ما از زخم‌های او شفا یافتیم.** در تصویر، یوحنا، مریم مجدلیه و مادر عیسی را می‌بینیم و همینطور تصویر مسیح نیز در مرکز تابلو قرار دارد، اما مسیحی که تاج خار بر سر دارد و بدنش پر از زخم‌هاست. کف دست‌های او سوراخ شده و صلیبی که روی دوشش است نمادی از درد و رنجیست که مسیح برای ما کشید. همینطور فرشته‌ها را در پس زمینه می‌بینیم میخ‌ها را در دست دارند و آن نشانگر این است که خداوند نجات ما را مهیا کرد.

اگر در دردها و مشکلات و سختی‌های زندگی هستیم به یاد بیاوریم که خداوند ما عیسی مسیح تمام بیماری‌ها و لعنت‌های ما را برداشت و ما بخاطر کار او برکت یافته هستیم و می‌توانیم به حضور خدای پدر برویم. عید قیام برای ما یادآور کار خداوند می‌باشد.



قیام و رستاخیز خداوند ما یسوعا ماشیح بر شما مبارک. در این شماره قصد آن داریم تا با بررسی آثاری از هنرمندان به سطحی تازه از قیام مسیح وارد شویم آمین که با تامل بر تابلوها و خواندن این صفحه مکاشفه‌ای عمیقتر از رستاخیز خداوندمان برای ما باز شود.

زنده شدن ایلعازر



این اثر زیبایی از «سینتیانس» هنرمند هلندی می‌باشد که با تکنیک چسب رنگ در ابعاد ۹۷ × ۱۷۲ سانتیمتر، در سال ۱۴۸۰ براساس یوحنا باب ۱۱ کشیده شده است. عیسی وقتی که می‌شنود ایلعازر بیمار است می‌گوید: **«این بیماری به مرگ نمی‌انجامد بلکه برای جلال خداست تا پسر خدا به واسطه آن جلال یابد.»**

اما عیسی چهار روز بعد از مرگ ایلعازر و در قبر گذاشته شدن وی، به محل اقامتش می‌رسد و می‌گوید: **«سنگ قبر را کنار زنید»** و بعد از آن خدا را شکر نموده و فرمان داد: **«ایلعازر بیرون بیا.»** مردم و خواهران متوفا فکر می‌کردند امیدی نیست و بدن او بوی تعفن گرفته اما وقتی عیسی وارد شرایط آنها شده و حضور پیدا می‌کند مرگ به حیات، و تعفن به بویی خوش تبدیل می‌گردد. در تصویر قلعه‌ای را می‌بینیم که به معنی خود عیسی می‌باشد و همینطور یهودیان مذهبی که از این کار عیسی شگفت زده و ترسان شدند، همچنین مردمی را می‌بینیم که نظاره‌گر این موضوع می‌باشند و مریم و مارتا خواهران ایلعازر که روی زانویشان نشسته و خدا را سپاس می‌گویند.

امروز اگر در زندگیتان احساس می‌کنید به انتهای خط رسیدید و دیگر امیدی نیست به یاد آورید که عیسی خودش امید زنده هست.

قدرت حیات و مرگ در دستان عیسی می‌باشد و او به هر که بخواهد حیاتی تازه می‌بخشد. بیاید امروز در قلبمان را برای این خداوند پر از محبت باز کنیم و به او نزدیک شویم تا شفا و زندگی تازه را دریافت کنیم. عیسی قادر هست تا زندگی ما را همانند ایلعازر احیا کند.

مرد رنج دیده و درد آشنا

تابلوی «مرد رنج دیده و درد آشنا» در سال ۱۴۸۶ براساس کتاب اشعیا نبی باب ۵۳ در ابعاد ۲۴ در ۲۵ سانتیمتر با رنگ روغن روی بوم خلق شد. گریتین با استفاده از رنگ و زمینه طلایی درخششی گرم را به تصویر کشیده است.

این تابلو از آثار زیبای «گریتین نات» از معروفترین نقاشان اولیه هلندی می‌باشد که یادآور کار و محبت عظیم خداوند برای ماست. او در کشیدن صورت‌های بیضی شکل و کشیدن رنگ‌های جسورانه تبحر داشت.

نگاهی به سینمای جهان



چهار شگفت‌انگیز



خلاصه داستان

چهار فضانورد و دانشمند برای انجام اکتشافات فضایی به بالای جو زمین می‌روند و در اثر برخورد با نوری مرموز، قدرت‌هایی عظیم و شگفت‌انگیز به دست می‌آورند. در این میان رید و سو که در انتظار تولد فرزندشان هستند، با موجودی کیهانی به نام گالاکتوس روبه‌رو می‌شوند. آنان درمی‌یابند که نوزاد در راه، نیرویی عظیم خواهد داشت و گالاکتوس در مقابل تحویل گرفتن این نوزاد، حاضر است از نابودی زمین صرف‌نظر کند. این چالش تازه، مادر و دیگر اعضای گروه را در موقعیتی دشوار قرار می‌دهد تا با همکاری و اتحاد، هم از نوزاد و هم از جهان محافظت کنند.



شناسنامه فیلم

سری فیلم‌های «چهار شگفت‌انگیز» (Fantastic Four) سال‌هاست که توانسته‌اند توجه تماشاگران خود را جلب کنند. این بار نیز در سال ۲۰۲۵ با عنوان «قدم نخست» (First Steps) نسخه‌ای تازه از این مجموعه با کارگردانی مت شکمن و بازی درخشان پدرو پاسکال و ونسا کربی منتشر شده و از استقبال خوبی برخوردار شده است. مارول بار دیگر با سناریویی که شاید در نگاه اول تکراری به نظر برسد، موفق عمل کرده است. اما اگر کمی با تأمل به این فیلم نگاه کنیم، ممکن است از زاویه تکرار فاصله بگیریم و نکات تازه‌ای در آن بیابیم.

بررسی فیلم

شاید این فیلم در نگاه اول ادامه همان روایت همیشگی قهرمانان و نجات جهان در دنیای مارول به نظر برسد، اما نمی‌توان تأثیرگذاری آن را بر جوانان و نوجوانان در دنیای امروز نادیده گرفت. در این فیلم، چهار شخصیت هر کدام قدرتی متفاوت دارند؛ قدرت‌هایی که از آسمان دریافت کرده‌اند. چهار قدرت در چهار انسان، اما با یک هدف مشترک. پرسش مهم این است: چرا این قدرت‌ها به آن‌ها داده شده و چگونه باید از آن‌ها استفاده کنند؟ یکی از شخصیت‌ها سنگی و سخت می‌شود (بن)، دیگری منعطف و کشسان (رید)، شخصیتی آتشین، پرنرزی و مشتاق دیده شدن است (جان)، و شخصیت چهارم آرام، محتاط و نامرئی (سو). در دنیای واقعی نیز با چنین شخصیت‌های متفاوتی روبه‌رو هستیم. این تفاوت‌ها می‌تواند فرصتی باشد برای گفت‌وگو و تأمل با جوانان و خانواده‌ها درباره تفاوت‌های شخصیتی و نقش هر فرد در جامعه. چهار شگفت‌انگیز می‌آموزند که با وجود تفاوت‌هایشان، هدف مشترکی دارند: نجات دیگران و برداشتن بار مشکلات از دوش انسان‌ها. آن‌ها جان خود را به خطر می‌اندازند، به سفر و اکتشاف می‌روند و تلاش می‌کنند جهانی بهتر برای نسل آینده فراهم کنند. از سوی دیگر، آن‌ها باید تفاوت‌های خود را بشناسند و با شخصیت و عطایای خود آشنا شوند. در ابتدای این مجموعه فیلم‌ها، بن که به مرد سنگی تبدیل شده، مدام به اطراف خود ضربه می‌زند؛ زیرا هنوز قدرت و تفاوت خود را درک نکرده است. او حتی نمی‌داند چگونه محبت خود را به دیگران نشان دهد. ظاهر خشن و بدن سنگین او حتی در آغوش گرفتن دیگران را دشوار می‌کند. اما او و دیگر اعضای گروه، به تدریج می‌آموزند که هدف و مسئولیت خود را درک کنند و در مسیر آنچه برایش آفریده شده‌اند قدم بردارند.

امروز

نیز هر یک

از ما با عطایا، توانایی‌ها

و استعداد‌های خاصی آفریده شده‌ایم. با

وجود تفاوت‌های شخصیتی، می‌توانیم در یک مسیر

مشترک حرکت کنیم؛ یعنی در دعوت و مأموریتی که

به ما سپرده شده است.

در این داستان، گالاکتوس همچون دشمنی قدرتمند در کمین

است تا جهان را نابود کند؛ همانند شیری غرآن که در پی بلعیدن

دنیاست. او در برابر نابودی، معامله‌ای پیشنهاد می‌دهد: اگر

ثمره‌ای که باید به بار آورید تحقق نیابد، نابودی در

انتظار شما خواهد بود.

این داستان می‌تواند فرصتی باشد تا درباره مفهوم

ثمره، مسئولیت و دعوت الهی بیشتر بیندیشیم.



پیشنهاد اسمیرنا

تماشای این فیلم می‌تواند فرصتی باشد برای گفت‌وگو با جوانان و نوجوانان درباره شخصیت، مسئولیت، عطایا و هدف زندگی. امیدواریم در تماشای این فیلم، مسیرهایی تازه برای تأمل، گفت‌وگو و رشد در ایمان بیابید و برای مسیح ثمره بیاورید.



نگاهی به سینمای ایران



خلاصه داستان



«زودپز» با نگاهی طنزآمیز به وقایع سال ۱۳۶۶ و بمباران تهران می‌پردازد. سیروس (با بازی تنابنده) و شاهین (با بازی محمدزاده)، دو داماد یک خانواده‌اند که در پی فرصتی برای ثروتمند شدن هستند. اما در پی ترکیدن یک زودپز و مرگ ناگهانی پدرزن، نقشه‌ای در ذهنشان شکل می‌گیرد: پنهان کردن جنازه در محل بمباران و معرفی او به‌عنوان شهید. با این حال، سلسله‌ای از بدبختی‌ها نقشه آن‌ها را به بن‌بست می‌کشد.

نقد و بررسی



فیلم «زودپز» را می‌توان نمادی از بی‌صبری و سودجویی در جامعه امروز دانست؛ بی‌صبری‌ای که راه‌های نادرست را در برابر انسان قرار می‌دهد و تاریکی‌های درونی او را آشکار می‌سازد. از همان آغاز فیلم، نبود راستی در میان اعضای خانواده به شکل‌های مختلفی نشان داده می‌شود:

- خواهری که عشق خود را زیر نقاب جنگاوری پنهان کرده است،
- پدرزنی که با طمع و احتکار به مردم فشار می‌آورد و حتی در روابط عاشقانه‌اش صداقت ندارد،

- سیروسی که برای رسیدن به موقعیت بهتر، عشق قدیمی‌اش را پنهان کرده و با دختر قدرت ازدواج کرده است،

- و شاهینی که بی‌علاقه به همسرش، تنها در پی منافع شخصی بوده است.

این دو داماد، مرگ پدرزن را فرصتی برای سودجویی می‌بینند، اما در مسیر خود به دوستان نیز خیانت می‌کنند و گام‌به‌گام به سقوط نزدیک‌تر می‌شوند.

در دنیایی که بی‌انصافی و دروغ، به‌ظاهر سودمندتر از راستی جلوه می‌کند، «زودپز» تصویری تلخ از جامعه‌ای ارائه می‌دهد که در آن حقیقت نادیده گرفته می‌شود. اما درست در همین تاریکی، فیلم می‌تواند یادآور جمله‌ای از عیسی باشد که ما را به بیداری و گفت‌وگو در این خصوص دعوت می‌کند:

«من راه و راستی و حیات

هستم.»

یوحنا ۶:۱۴

او ما را دعوت می‌کند به راستی و نوری که به حیات واقعی، شادی درونی و آرامش می‌انجامد.



نام فیلم: زودپز

تیم جوانان: اسمیرنا



معرفی کتاب



کتاب: ۷۷ سوال متداول درباره خدا و کتاب مقدس
نویسنده: جاش مکدونل و شان مکدونل
ترجمه: تیم کلبسای اسپرنا (JBM)



آیا می توان به تمامی سوالاتمان درباره خدا دست پیدا کنیم؟ جاش و شان سعی کردند تا در حد ممکن برای تامل و پیدا کردن حقیقت به ما کمک کنند. آنها متداول ترین سواباتی که ذهن ما را مشغول کرده است را شناسایی کرده و پس از تحقیقاتی گسترده آنها را در این کتاب گردآوری کردند. سواباتی همچون:

- چه مدار کی برای اثبات خدا وجود دارد؟
- شراوت از کجا آمد؟
- آیا کتاب مقدس پر تحریف و تناقض نیست؟
- هدف کتاب مقدس چیست؟
- چرا خدا اجازه می دهد تا ما رنج بکشیم؟
- اگر او خدای مهربانی است پس چرا نمی تواند گناه را بیشتر تحمل کند؟
- آیا این خودخواهی نیست که ادعا کنیم مسیحیت تنها راه نجات است؟
- چگونه خدای محبت می تواند مردم را به جهنم بفرستد؟



تحمل خدایی که روح است برای ما انسان های فانی و گناهکار دشوار است اما خدا می خواهد با خلقتش رابطه داشته باشد و به ما این توانایی را بخشیده تا از طریق مرگ فداکارانه مسیح که کفاره گناهان ما شد او را بشناسیم. خدا خودش را در شخص عیسی مسیح، زمانی که روی زمین بود بر ما آشکار کرد شواهد یا برهان های زیادی مبنی بر این حقیقت وجود دارد که در این کتاب ذکر شده است. اگرچه ممکن است ما شواهد معتبری مبنی بر وجود خدا داشته باشیم اما سوال اصلی همچنان باقی می ماند:

← **چه کسی یا چه چیزی علت به وجود آمدن خداست؟**
هیچ چیز! خدا ازلی است یعنی حیات او بدون آغاز یا پایان است. هرگز لحظه ای نبوده که خدا وجود نداشته باشد. او نیازی به علت ندارد. اگرچه خدا روح است اما خودش را در کتاب مقدس بر ما آشکار کرده است چون خدا خودش را در شخصیت عیسی مسیح



بر ما آشکار کرد، ما خدای جسم پوشیده را می بینیم.

← خصوصیات این خدا چیست؟

او ازلی و ابدی است کاملاً قدرتمند است و در همه جا حضور دارد و تغییری نمی کند و همه چیز را می داند و این خالق مشتاق رابطه با من و شماست.

داوود پادشاه قلب محبت آمیز خدا را اینطور توصیف می کند: یهوه رحیم و فیاض است، دیرخشم و آکنده از محبت. زمزم ۱۰۳ آیه ۸



او **مظلومان را دادرسی می کند و گرسنگان را خوراک می دهد. خداوند زندانیان را آزاد می سازد و چشمان کوران را می گشاید، خداوند خم شدگان را برمی افرازد و پارسایان را دوست دارد. او بر غریبان دیده بانی می کند و حامی یتیمان و بیوه زنان است، اما راه های شریان را بی فرجام می گذارد.**

زمزم ۱۴۶ آیات ۷ تا ۹

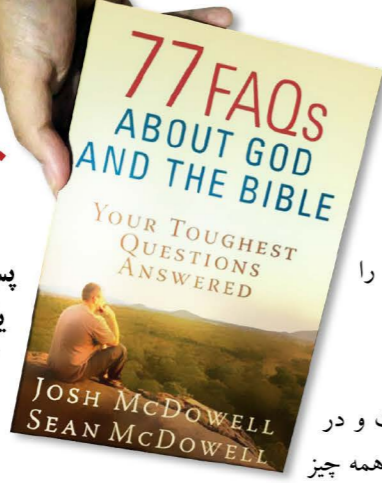


← **روح القدس کیست؟** روح القدس یکی از سه شخص خداست او ذهن و احساسات دارد و تصمیم می گیرد. روح القدس دو هزار سال پیش در روز پنطیکاست خودش را با قدرت اثبات کرد. حضور او برهان دیگری از تعلق داشتن ما به خداست. روح خود با روح ما شهادت می دهد که ما فرزندان خداییم. رومیان ۸ آیه ۱۶

تثلیث بودن خدا بدین معنی نیست که سه خدا وجود دارد خدا به عنوان سه شخص و در عین حال یک وجود دارد. هر شخصی از تثلیث: پدر، پسر و روح القدس؛ هويت جداگانه ای دارند، درحالی که از ماهیت کامل خدا برخوردارند.

← **اما شراوت از کجا آمد؟ آیا خدا شراوت را به وجود آورد؟** خدا انسانها را آفرید و به آنها حق انتخاب و اراده آزاد داد اما وقتی انسانهای اولیه باور کردند که خدا نمی دانست چه چیزی به نفع آنهاست شراوت و بدی متولد شد و گناه وارد جهان شد کتاب مقدس به ما می گوید: همانگونه که گناه بواسطه یک انسان وارد جهان شد و به واسطه گناه، مرگ آمد و بدین سان مرگ دامنگیر همه آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند.

و خداوند به خاطر ماهیت ذاتی اش که قدوس و پاک است نمی تواند گناه را تحمل کند



پس او با رحمتش بپای گناه ما را با جان پسر یگانه اش پرداخت.

کتاب مقدس به وضوح به ما می گوید خدا نمی خواهد کسی هلاک شود بلکه می خواهد تا همگان توبه کنند. او کل مردم دنیا را دوست دارد و جانش را داد تا ما بتوانیم حضور او و شادی حقیقی را تجربه کنیم اما ما را مجبور نمی کند تا از رابطه با او لذت ببریم. پس در واقع خدا مردم را به جهنم نمی فرستد؛ آنها با انتخاب آزاد خود، او را رد می کنند.

← **چرا خدا به رنج خاتمه نمی دهد؟** عده ای می گویند که رنج، مجازات خدا برای گناه یا آزمون الهی است این دنیا مملو از درد و رنج است چرا خدا به آن خاتمه نمی دهد و اجازه می دهد تا چنین باشد؟ بیش از ۲۵۰۰ سال پیش حقوق این سوال را پرسید او در زمانی زندگی می کرد که یهودا در خشونت و شرارت زندگی می کرد و افراد بی گناه بسیاری رنج می کشند این نبی از خدا پرسید: خداوند تا بی کی فریاد برکشم و تو نشنوی؟ یا نزد تو فغان برآرم که خشونت و تو نجات ندهی؟ ایوب هم سوال مشابهی از خدا داشت او خانه اش ویران شد فرزندانش مردند سر تا پا به دمل های وحشتناکی مبتلا شد؛ داوود پادشاه نیز سواباتی از خدا داشت او درحالی که از دست دشمنانش رنج می کشید پرسید: تا به کی خداوند؟ آیا تا به ابد مرا فراموش خواهی کرد؟ پاسخ خدا چیست؟ چرا هنوز هم خشونت در همه جا دیده می شود؟ خدا کجاست؟ چرا اجازه می دهد این چیزها ادامه یابند؟

پاسخی که خداوند به حقوق داد این بود که: **زمان مقرر برای تحقق رویا هنوز نرسیده است ولی به سوی مقصد می شتابد و قاصر نخواهد آمد. خدا از ما می خواهد که شخصا به او اعتماد کنیم؛ حتی اگر نقشه اش را درک نکنیم او در آن زمان نقشه ای داشت و هنوز هم دارد او وفادار است و همیشه به درستی داوری می کند.**

در ادامه کتاب شان و جاش مکدونل به پرسش هایی درباره صلیب عیسی، کشته شدن او و رستاخیزش پاسخ داده اند که شما خوانندگان عزیز را تشویق می کنیم تا به صورت کامل این کتاب را مطالعه فرمایید. خبر خوش برای شما این است که اگر به نسخه چاپی دسترسی ندارید می توانید به صورت کامل پادکست این کتاب را از طریق کانال یوتیوب ما بشنوید.

در انتها نویسندگان ما را تشویق می کنند که عیسی پذیرا و دلسوز را که می خواهد با شما ملاقات کند را در آغوش بگیرید. عیسی می خواهد تا زندگی شما را تبدیل کند.

مجموعه ای از تصاویر و نقاشی های الهام بخش که در کتاب معرفی شده است. در پایین آن یک QR code قرار دارد که با اسکن آن می توانید به محتوای کتاب دسترسی پیدا کنید.

این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

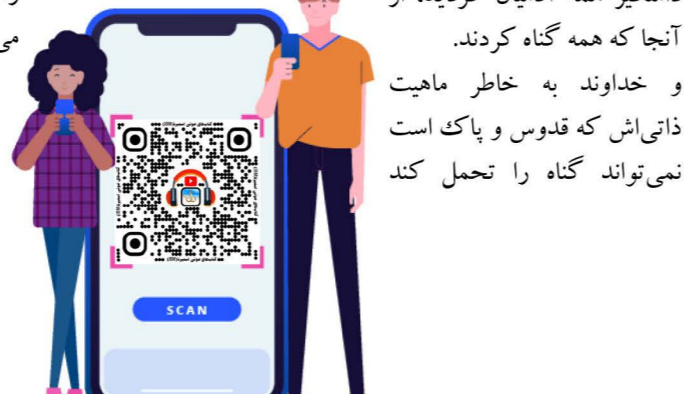
این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

این کتاب شامل ۷۷ سوال متداول است که به شما کمک می کند تا با خداوند خودتان را پیدا کنید. این کتاب برای همه سنین مناسب است و می تواند به شما در فهمیدن بیشتر درباره خداوند کمک کند.

تیم معرفی کتاب اسپرنا





کلیسا در جفا

فائق آمدن بر چالش های بعد از بمب گذاری

سه روز عمداً

چگونه یک کلیسای سریلانکایی توانست بر چالش های موجود بعد از یک حمله تروریستی ویرانگر غلبه کند...

عید پاک سال ۲۰۱۹ بود. «ورلینی» که معلم کلاس های یکشنبه بچه ها در کلیسا بود، آن روز در مورد مصلوب شدن عیسی به آنها تعلیم داد. بعد از اتمام درس او از بچه ها دعوت کرد تا در وسط کلاس حلقه بزنند. دو فرزند او، «روفوس» و «دبی»، و خواهر زاده اش «جکسون» نیز در بین شاگردان حضور داشتند.

سپس ورلینی در مورد بهشت و ملکوت خدا با آنان حرف زد و از آنها خواست تا فکر کنند که اگر در آن روز یعنی عید پاک بمیرند چه اتفاقی می افتد؟

در همان حال چند نفر از اعضای کلیسا در حال دعا برای کسانی بودند که تصمیم داشتند در آن روز قلب خود را به عیسی بدهند. ورلینی آنها را در دعای نجات همراهی کرد. سپس خطاب به بچه های کانون شادی گفت که آیا مایلند جان خود را برای عیسی بدهند؟ تعداد زیادی از بچه ها دست های خود را به علامت تایید بالا بردند. بعد از اتمام کلاس، بچه ها را برای صرف صبحانه به حیاط کلیسا بردند.

بماندگان کلیسای صهیون که در عید پاک برای مراسم دعا و پرستش کنار یکدیگر جمع شده بودند، هرگز تصور نمی کردند که پس از آن روز زندگی شان تا این حد تغییر خواهد کرد.

آن روز صبح درحالیکه ورلینی مشغول درس دادن در کانون شادی بود «جیریجا» در اتاقی دیگر تولد سه سالگی پسرش را جشن گرفته بود. او از همسرش «پیشان» نیز خواسته بود تا برای تولد پسرشان و مراسم عید پاک در کلیسا حضور پیدا کند، ولی از آنجا که همسرش مشروبات الکلی زیاد استفاده می کرد و به کلیسا خیلی متعهد نبود، به بهانه کار از حضور در کلیسا امتناع کرد. همسر جیریجا کارگر روز مزد بود و خود جیریجا نیز کار نظافت در منازل را انجام می داد. اگرچه آنها در آمد زیادی نداشتند ولی پیشان معتقد بود که همسرش «گری» می تواند با همین درآمد اندک هزینه های زندگی را مدیریت کند.

به نظر می رسید از زمانیکه که جیریجا مسیحی شده بود همه چیز در زندگی آنها شکل بهتری به خود گرفته بود از روابط خانوادگی تا اوضاع و رفتار بچه هایشان در مدرسه. جیریجا در کلاس های تعلیمی کتاب مقدس و جلسات دعا، همواره دعا می کرد و فیض خداوند را در لحظه لحظه زندگی شان می طلبید.

در روز عید پاک، جیریجا قبل از اینکه خانه را به طرف کلیسا ترک کند دوباره از همسرش خواست تا در مراسم شرکت کند ولی او نپذیرفت. عید پاک برای «استنلی» که کمک شبان کلیسای صهیون بود روز بزرگی محسوب می شد، زیرا «روشن متسون» شبان کلیسا برای یک کنفرانس به اروپا رفته بود و استنلی می بایست در آن روز کلیسا را رهبری می کرد.

قبل از شروع مراسم که تقریباً ساعت نه صبح بود، حدود پانصد نفر در جایگاه های خود نشسته و منتظر شروع مراسم بودند. استنلی، «رامش راجو» کمک شبان دیگر کلیسا را دید که مردی که مردی را از صحن کلیسا بیرون می برد. استنلی همانطور که به آن مرد چشم دوخته بود، علاوه بر ظاهر غیر رسمی مثل کلاه اسپورت، تی شرت صورتی و شلوار ورزشی، چیزی دیگر توجه او را بیشتر به خودش جلب کرد و آن کوله پشتی شخص بود که با خود حمل می کرد.

استنلی به طرف حیاط رفت تا تازه وارد را ببیند. او همچنین اشاره کرد که برخی از بچه های کانون شادی روی راه پله های منتهی به طبقه دوم نشسته بودند. جلوی راه پله ها تا حدودی با ون کلیسا که استنلی قبلاً آن را در آنجا پارک کرده بود مسدود شده بود و او کلیدها را نداشت تا جابه جایش کند.

وقتی که رامش مرد تازه وارد را به استنلی معرفی می کرد، او گفت که نامش عمر است و به کلیسا آمده است تا برای مادرش دعا کند. استنلی از نام و لهجه تازه وارد فکر کرد که او باید مسلمان باشد؛ که البته این موضوع برای کلیسا به منزله زنگ خطر نبود زیرا کلیسا از مسلمانان استقبال می کرد و چه بسا بسیاری از آنها نیز قلب خود را به مسیح می سپردند.

استنلی، دیگر باید برای شروع جلسه آماده می شد و بنابراین قبل از اینکه برود از مرد تازه وارد دعوت کرد تا در مراسم دعای روز چهارشنبه شرکت کند تا برای مادرش دعا شود. مراسم با گروه پرستش آغاز شد ولی همانطور که پیش می رفت استنلی احساس آرامش نداشت.

استنلی بیان کرد: «در درونم حس می کردم که یک مشکلی وجود دارد،» به همین خاطر به طرف درب ورودی چشم دوخت تا ببیند که آن تازه وارد چه می کند که متوجه شد، رامش و یکی دیگر از اعضای کلیسا به نام «درشینی» در حال صحبت کردن با آن غریبه هستند و سعی دارند تا مانع ورود او به کلیسا شوند.



استنلی کمک شبان کلیسای صهیون مسئولیت مراسم عید پاک را در آن روز بر عهده داشت. او دو خواهرزاده اش را در روز بمب گذاری از دست داد.

استنلی دید که مرد ناگهان روی زانویش خم شد و هم زمان یک انفجار بزرگ در حیاط رخ داد. استنلی گفت: «من نمی دانستم که او یک بمب در کوله پشتی خود حمل می کند، ولی به آن شخص نیز حس خوبی نداشتم.» «چاندریکا» همسر درشینی در جلوی کلیسا نزدیک به گروه پرستش ایستاده بود. او نمی دانست که همسرش به همراه رامش در کنار مرد غریبه بودند و فکر می کرد که او برای هماهنگی کارهای پایانی مراسم به جایی در کلیسا رفته.

برای چاندریکا صدای انفجار از جلوی کلیسا خیلی بلند به نظر نمی رسید و در واقع فکر می کرد که سیستم های صوتی کلیسا به مشکلی برخورد کرده است. ولی بعد که متوجه موضوع شد سریع دست دخترش را گرفت و او را از کلیسا خارج کرد.

«میرانتینی» درست قبل از شروع مراسم به کلیسا رسیده بود. او که در نزدیکی درب ورودی کلیسا نشسته بود همه را می شنید، ولی هنوز متوجه وخامت اوضاع نشده بود. او وقتی به خودش آمد که بمب منفجر شده بود و خودش را درحالیکه بر روی زمین افتاده بود یافت؛ نه تکان می خورد، نه صدایی می شنید و نه چیزی حس می کرد، درحالیکه دور تا دور او را زبانه های آتش فرا گرفته بود و اعضای کلیسا فریاد می زدند و می دویدند. میرانتینی ناگهان دید که پایش غرق در خون شده است ولی چون قادر به حرکت نبود، باید منتظر می ماند تا کسی به کمکش بیاید.

استنلی همچنانکه از انفجار بمب شوک شده بود به کمک مجروحان شتافت. او بعد از اینکه کودکی نوپا را از داخل زبانه های آتش بیرون کشید و به دست حاضرین در آنجا داد به سمتی که مهاجم در آنجا بمب را منفجر کرده بود رفت...





▲ میراندینی هنوز از جراحات حاصل از ترکش‌ها در روز بمب‌گذاری رنج می‌برد. او گاهی آرزوی مرگ می‌کند، اما از طرفی ایمان دارد که خدا برای او برنامه‌ای دارد.

و اما در داخل کلیسا «میرانتینی» حدود چهل و پنج دقیقه بر روی زمین به حالت دراز کش مانده بود تا گروه ویژه توانستند انشعابات برق را قطع کنند و دیگر بازماندگان را به بیمارستان برسانند. پاهای میرانتینی بر اثر اصابت ترکش خرد شده بود و به خاطر شرایط جوی آنجا و دیر رسیدن به بیمارستان تا مرز سکنه مغزی رفته بود. پیشان شوهر جیرجیا این خبر را در حالی شنید که مشغول به کار بود. او سریعاً خودش را به محل حادثه رساند ولی پلیس از قبل آنجا را بسته بود و به کسی اجازه ورود نمی‌داد. او نمی‌دانست که همسر و فرزندانش کجا هستند. بعد از ظهر همان روز او همسرش را در بیمارستان پیدا و ملاقات کرد. تیم امداد، با تصور اینکه او فقط از ناحیه شکم با ترکش زخم کوچکی برداشته است او را مداوای سطحی کرده و تمرکز خود را برای نجات بیماران دیگر با وضعیت بحرانی گذاشتند. آنها از جراحی سر او غافل شدند و در نتیجه جیرجیا در بیمارستان فوت کرد.

.....مادر شیطان.....

بمب‌گذاری عید پاک در سال ۲۰۱۹ که در کلیسای صهیون اتفاق افتاد، توسط جهادیون مسلمان وابسته به ISIS که سازمانی مستقل و خودگردان است برنامه‌ریزی و اجرا شده بود. این بمب‌گذاری که لقب مادر شیطان به آن داده شد، چیزی مشابه سه حمله انتحاری است که در سه کشور مختلف یعنی اندونزی در سال ۲۰۱۸ و منچستر در انگلیس در سال ۲۰۱۷ و پاریس در ۲۰۱۵ رخ داده است. همزمان با بمب‌گذاری در کلیسای باتیکالوآ، اسلام‌گرایان افراطی نیز درصدد انجام عملیات انتحاری در جزیره کلمبو بودند. آنها یک کلیسای تاریخی کاتولیک و یک کلیسا در حومه نوگومبو و سه هتل که خارجیان در آن آمد و شد داشتند را مورد هدف قرار دادند. در این حمله تروریستی بیش از دویست و پنجاه نفر کشته شدند. حملات اسلام‌گرایان به سریلانکا مانند یک شوک بزرگ بود. کشوری که جمعیت آن عمدتاً بودایی هستند و فقط ده درصد آنها مسلمان و هفت درصد نیز مسیحی می‌باشند. هر چند مردم سریلانکا هنوز در حال بهبودی از جنگ‌های طولانی مدت داخلی هستند که بین بوداییان سینال و هندوها در می‌گرفت و آزار و اذیت علیه مسیحیان عموماً از سمت بوداییان افراطی انجام می‌شد نه از طرف مسلمانان. امروز یک بنر آبی رنگ در جلوی ساختمان کلیسای سابق و از هم فرو پاشیده صهیون آویخته شده است که نام و عکس کسانی



از روز بمب‌گذاری من همیشه با نوشیدن الکل دردهای خودم را تسکین می‌دادم ولی حالا مدتی است که الکل را کنار گذاشته‌ام و مرتباً به کلیسا می‌روم. دختر دوازده ساله آنها که در آن روز در کلیسا بوده است هنوز به خاطر انفجار، مشکل شنوایی دارد. پیشان می‌گوید که من اکثراً خواب راحتی ندارم و مدام نگران این هستم که بدون وجود جیرجیا نتوانم از بچه‌هایمان به درستی نگهداری کنم. و اما میرانتینی که در موقع انفجار در نزدیکی درب ورودی نشسته بود، از درد ناشی از ترکش در پاهایش رنج می‌کشد. پزشکان از ترس اینکه مبادا برداشتن ترکش به عصب‌های دیگر او آسیب جدی بزنند از جراحی آن خودداری کرده‌اند. او اکنون باید کار خود را در کارخانه رها کند و در اتاقک کوچکی که چسبیده به خانه خواهرش است زندگی کند. او می‌گوید گاهی اینقدر درد و ناامیدی به سراغش می‌آید که فقط دعا می‌کند بمیرد. اعضای کلیسا اغلب او را برای مراسم‌های مختلف و فرصت‌های خدمتی دعوت می‌کنند ولی درد ناشی از ترکش مانع حضور او در کلیسا می‌شود. روزهای یکشنبه اغلب ون کلیسا او را سوار می‌کند تا به مراسم برسانند زیرا نمی‌تواند آن مسافت را پیاده طی کند و حتی پول کافی برای کرایه تاکسی ندارد. با تمام این تفاسیر میرانتینی معتقد است که خدا برای او برنامه‌ای دارد، اگر چه هنوز برای او روشن نیست. او می‌گوید: «آن روز با اینکه من خیلی به مهاجم نزدیک بودم، در هنگام انفجار کسانی که در پشت من بودند مردند ولی خدا از من محافظت کرد.»

که در این حمله انتحاری کشته شده‌اند بر روی آن درج گردیده است. دیوارهای علامت‌گذاری شده در حیاط کلیسا، که زمانی کودکان در آنجا بازی می‌کردند و نیز قسمت بازسازی شده از جایی که مهاجم بمب را منفجر کرد، همه خود بیانگر درد و رنجی است که اعضای کلیسای صهیون در آن روز با آن مواجه شدند. برخی از اعضای سابق کلیسا می‌ترسند که به کلیسا بازگردند درحالی‌که عده‌ای دیگر به خاطر صدمات جسمی که دیدند قادر به برگشت به کلیسا نیستند. ولی در این میان شبان کلیسا و دیگر خادمین به یاد ندارند که کسی به خاطر ترس و یا بمب‌گذاری از ایمان خود دست کشیده باشد. کلیسای صهیون اکنون، جای دیگری را برای دعا و پرستش اجاره کرده‌اند. آنها در حال ساختن مکانی جدید، در حومه شهر برای اجتماعات بزرگتر کلیسا هستند.

.....بازسازی.....

مادامی که کلیسا ساختمان جدیدی را احداث می‌کند، ایماندارانی که در این حادثه آسیب دیده‌اند نیز به مرور زندگی خود را بازسازی و ایمان خود را احیا کرده و در آن رشد می‌کنند. بسیاری از آنها زخم‌هایی را تحمل می‌کنند که با چشم قابل رویت هستند و تعدادی دیگر نیز رنج ناشی از عزیزان از دست رفته را متحمل می‌شوند. همسر جیرجیا همچنان برای او اشک می‌ریزد و از اینکه آن روز در کنار آنها نبوده ابراز پشیمانی می‌کند. او می‌گوید که تا قبل



پرشان قبل از فوت همسرش خیلی به کلیسا متعهد نبود. او حالا برای همسرش دل‌تنگ است و نگران این که بدون گریجا چگونه می‌تواند از فرزندانش مراقبت کند.



.....فراهم آمدن حمایت و پشتیبانی.....

وقت‌هایی بوده است که چاندريكا آرزو کرده ای کاش می‌توانست در کنار همسر و پسرش در آسمان باشد. ماه‌های بعد از روز بمب‌گذاری برای او و دخترش «راشیکا» بسیار دشوار بود.

راشیکا دلش برای برادر بزرگترش تنگ شده است و از آن روز به بعد دیگر به مدرسه بازنگشته است. اگرچه غم از دست دادن عزیزانش می‌تواند چاندريكا را به راحتی به ناامیدی بکشاند ولی او با چشم‌اندازی ابدی، به این موضوع نگاه می‌کند. او می‌گوید: «همسر و پسر من این فرصت را یافتند که اکنون در حضور خداوند باشند.»

ایمان او با یادآوری این حقیقت قوت می‌گیرد که بعد از ایمان آوردنش در سال ۲۰۱۳ خدا چطور از او و خانواده‌اش مراقبت و حمایت کرده است؛ اینکه وقتی هنوز به آیین هندو معتقد بودند و مایحتاجشان تامین بود، اصلاً ناامیدی به آینده نداشتند و از زندگی راضی نبودند ولی بعد از ایمان به مسیح معادله کاملاً برعکس شد. او اینطور می‌گوید: «ما پولی نداشتیم ولی هرگز گرسنه نماندیم و خداوند ما را راضی و خشنود می‌ساخت.»

پس از ماجرای بمب‌گذاری، مسیحیان سرتاسر جهان از ما حمایت و پشتیبانی کردند، اما کسانی که از دین سابق ما یعنی هندو بودند وقتی این اتفاق افتاد، به ما کمکی نکردند.»

خویشاوندان راشیکا نیز متوجه این موضوع شده بودند. در ابتدا آنها به حالت تحقیر به او نگاه می‌کردند ولی حالا دیگر از این موضوع شکایت و یا اظهار نظر نمی‌کنند.

اعضای کلیسای صهیون، به خاطر حمایت‌های معنوی و مادی که از طرف جوامع مسیحی دریافت کردند بسیار تشویق شدند و شکرگزار می‌باشند که به عنوان عضوی در بدن مسیح هستند.

پاستور استلی می‌گوید: «بسیاری، از نقاط مختلف جهان برای کمک به ما آمدند و با پیام‌هایی از جانب خدا ما را برکت دادند. ما از طریق کسانی که به کمک ما می‌شتافتند توانستیم خدا را ببینیم و همچنان از طرف او نیز تقویت می‌شدیم.»

استلی به خاطر دوستان نزدیک و اعضای کلیسا که در آن روز از دست رفته بودند غمگین بود و به همین منظور گروه کوچکی تشکیل داد تا به خانه کسانی که عزیزانشان را از دست دادند سر بزنند و برایشان دعا کنند. او گفت که با این کار آرامش بیشتری می‌گیرد.

.....امید یک کودک هفت ساله.....

یکی از اعضای جوان کلیسا که انتظار می‌رفت، ناامیدی بر او چیره شود، بالعکس، این روزها منبع شادی و امید برای دیگران شده است. او کسی نیست جز «دبی» دختر ورلینی، معلم کانون شادی که در عید پاک در مورد رستاخیز عیسی درس می‌داد. دبی در آن روز مادر، پدر و پسر عموی خود را از دست داد. دو نفر از خویشاوندان نزدیک او نیز به خاطر اصابت ترکش جراحات شدید دیدند. این انفجار حتی باعث شد که دبی نابینا شود. خانواده برای تربیت او وقت گذاشتند. او به عوض اینکه در غم و اندوه غرق شود، به راحتی به وعده‌های خدا اعتماد دارد. او به بستگان خود می‌گوید: «چرا گریه می‌کنید؟ پدر و مادر من با عیسی در آسمان هستند؛ روزی ما نیز با آنها خواهیم بود.»

آیه مورد علاقه مادرش مزمور ۳۷ آیه ۵ بود که می‌گوید: «راه خود را به خداوند بسپار، و بر او توکل کن، که او عمل خواهد کرد.»

ورلینی همواره بر اساس این آیه زندگی می‌کرد. او چهارده بار کتاب مقدس را خوانده بود. هر روز صبح ساعت سه و نیم برای

دبی با پیراهن زرد؛ دختری که والدینش در روز بمب‌گذاری هر دو کشته شدند. او همچنین چشمانش را در آن روز بر اثر انفجار از دست داد و خاله او نیز آسیب شدیدی دید. با این همه، دبی ایمانی همچون ایمان مادرش دارد.



▲ اعضای کلیسای صهیون حتی بعد از بمب‌گذاری دعا و پرستش را متوقف نکردند. آنها جای جدیدی را اجاره کرده و در آنجا گرد هم می‌آیند. سربازان ویژه، محافظت و کنترل محوطه را بر عهده دارند.

خواندن کتاب مقدس و دعا برمی‌خواست. او و همسرش اغلب به خانواده یادآوری می‌کردند که با خدا در ارتباط باشند.

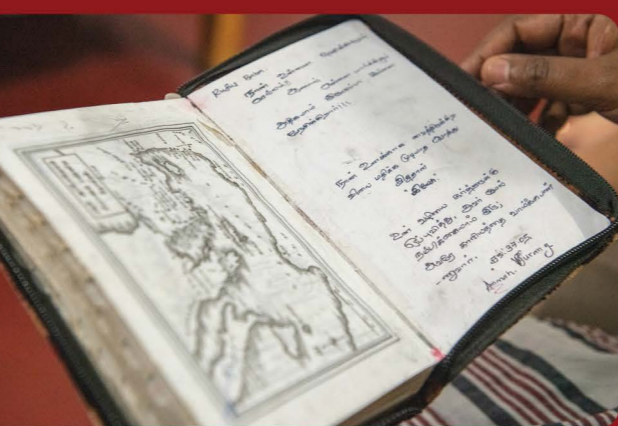
خانواده ورلینی می‌گویند: «با توجه به حوادث آن روز فکر می‌کنیم که ورلینی می‌دانسته که مرگ او نزدیک است. او حتی از قبل به خواهرش «ربکا» گفته بود که هفته آینده یعنی بعد از عید پاک در کانون شادی درس نخواهد داد و والدین و خواهر خود را تشویق می‌کرد تا برای آسمان آماده باشند.»

بعد از مرگ آنها، از رفتار دو فرزندشان به خوبی می‌توان

دریافت که چقدر برای تربیت و شاگردسازی آنها وقت صرف کردند. این دو فرزند هر آنچه که باید بدانند را از قبل از والدین خود آموخته‌اند. یکی از خویشاوندان آنها می‌گوید: «روفوس یازده ساله است و تا قبل از اینکه کتاب مقدس را بخواند، صبحانه نمی‌خورد. دبی نیز ایمانی همچون مادرش و چه بسا بیشتر دارد. او بعد از بمب‌گذاری ماه‌ها در قسمت مراقبت‌های ویژه تحت نظر بود و هنوز هم باید در یکی از بیمارستان‌های کانادا تحت عمل جراحی چشم قرار بگیرد. او به دیگران می‌گوید که عیسی برای او چشمان جدید مهیا کرده است.»

این دو فرزند پس از بمباران تحت سرپرستی خانواده مادری خود هستند. آنها می‌گویند که ما از این دو بسیار یاد گرفتیم چطور با خدا راه برویم و در ایمانمان رشد کنیم. با هر سختی و مشکلی که برای ما اتفاق می‌افتد به خدا نزدیک‌تر می‌شویم.

ورلینی، پادداشت‌هایی برای فرزندانش خود در ابتدای کتاب مقدس به جای گذاشته است. خطاب به پسرش روفوس «پسر من خیلی دوست دارم، ولی بدان که عیسی خیلی بیشتر تو را دوست می‌دارد. با ارزش‌ترین دارایی که برایتان دارم مزمور ۳۷ آیه ۵ است.»



خاله دبی امیدوار است که عمل چشم خواهرزاده‌اش با موفقیت انجام شود تا دبی نیز یک روز قادر باشد کتاب مقدس را که مادرش برای او گذاشته بخواند. او همچنین دلش می‌خواهد که دبی بتواند یادداشتی که مادرش برای او در اول کتاب مقدسش به یادگار نوشته را بخواند.

چندین سال از آن روز می‌گذرد و هنوز درد عمیقی از آن حادثه به جای مانده است، ولی اعضای کلیسای صهیون هر یکشنبه برای دعا و پرستش در کنار یکدیگر جمع می‌شوند. اگرچه پنکه سقفی، اتاقی که در آن جمع می‌شوند جوا بگوی تهویه هوا نیست، ولی تمامی اعضای کلیسا، پیر و جوان، برای عبادت در جلسات شرکت می‌کنند و تمام توجه‌شان را به پیغام و کلام خدا متمرکز می‌کنند. هیچ چیز، حتی بمب‌گذاری انتحاری، نمی‌تواند از محبت و وفاداری خدا نسبت به سرسپردگانش ممانعت کند.

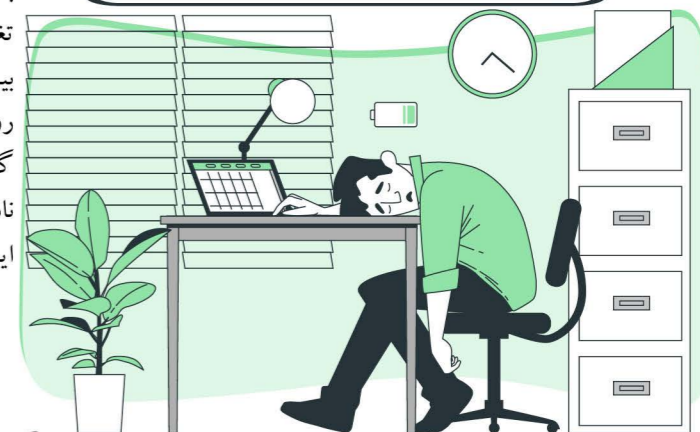
ما هم از طرف مجله اسمیرنا تسلی خدا را به اعضای این کلیسا اعلام می‌کنیم و امید داریم امروز که این خبر چاپ شده است این عزیزان در محل جدید خود در پرستش خدای زنده حضور پیدا کنند.

برگرفته‌شده از مجله ندای شهدا



سبک زندگی سالم

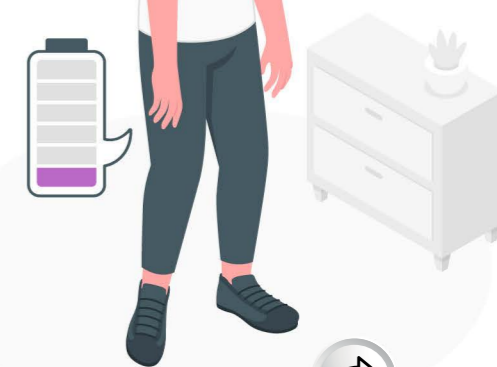
خستگی و تاثیر آن در سبک زندگی



خستگی نوعی احساس ضعف و نداشتن انرژی در بدن است به علاوه می تواند جسمی، روانی و یا ترکیبی از هر دو باشد. اگر در طول روز احساس خستگی می کنید و حتی کافئین هم نمی تواند به رفع مشکل شما کمک کند وقت این رسیده به این موضوع توجه کنید و تغییرات سالمی در سبک زندگی خود ایجاد کنید.

خستگی واکنش به فعالیت فیزیکی یا ذهنی بدن است، احساس خستگی مفرط یا کمبود انرژی بر سلامت کلی ما تاثیر می گذارد درحالیکه ما به هوشیاری در زندگی نیاز داریم. برای انجام مسئولیتها ولدت بردن از زندگی نیاز داریم تا انرژی کافی داشته باشیم و از آن شادی که خدا برای ما در نظر دارد لبریز شویم.

باید بدانیم خستگی مداوم و غیر قابل توضیح می تواند صدای بدن ما باشد که باید برای جستجوی علت آن قدم برداریم نیاز هست تا به سبک زندگی توجه کنیم و برنامه چکاپ خود را توسط آزمایشها و دکتر خانواده پیگیری کنیم.



میزان تعادل هورمونها، ویتامینها و... در بدن ما از اهمیت ویژه ای در این خصوص برخوردار است.

خستگی عوامل مختلفی می تواند داشته باشد که به اختصار به چند مورد آن اشاره می کنیم:

انجام فعالیت بدنی بیش از حد
فشار فکری یا حتی فعالیت فکری بیش از اندازه
عدم تعادل هورمونها و ویتامینها و فاکتورهای سلامتی بدن (به طور خاص ویتامین D و یا کم خونی)
خواب ناکافی و یا خواب با کیفیت پایین
بطالت (بدون هدف کاری را انجام دادن یا ندادن و...)

تغذیه نادرست

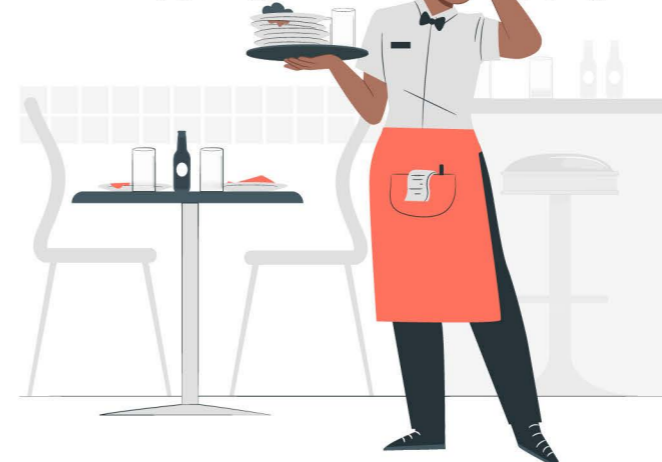
بیماریها: بیماریهای قلبی، عروقی، عفونی، بیماریهای التهابی روده، چاقی، تنفسی، آلرژیها و...

گاهی خستگی می تواند به دلیل کارهای روزمره و عادت های نادرست زندگی مثل ورزش نکردن، بی خوابی و مصرف الکل ایجاد شود.



اثر خستگی بر زندگی

خستگی مداومی که با استراحت برطرف نمی شود می تواند به مرور پیشروی کرده و باعث کاهش انگیزه، انرژی و تمرکز فرد شود خستگی ممکن است طیف گسترده ای از سایر علائم جسمی و روانی و احساسی را نیز ایجاد کند. مانند خواب آلودگی مزمن، سردرد، سرگیجه، بدن درد و کوفتگی و ضعف ماهیچه و درد عضلانی، کاهش رفلکسها، اختلال در تصمیم گیری، بی اشتها، تاری دید، کاهش فعالیت سیستم ایمنی، توهم، اختلال در حافظه کوتاه مدت، کاهش انگیزه، کاهش تمرکز، تغییرات خلق و...



راه حل برای کاهش خستگی چیست؟

بهر است عادات نیکو را جایگزین عادات اشتباه کنیم به طور مثال در زیر به چند مورد اشاره می کنیم:

● مطالعه کردن (کتابهایی که علاقه داریم و به طور خاص انجیل به شناخت معنای زندگی و درک هدف خدا به ما کمک می کند اطمینانی که او می دهد ما را در ایستادگی و خستگی ناپذیر بودن هدایت و تربیت می کند و ما را کمک می کند تا برای عوامل استرسزا راه حل داشته باشیم.)

● مشارکت کردن (گفتگو با افرادی که ما را به حقیقت زندگی تشویق می کنند و یا ما می توانیم به آنها کمک کرده و آنها را تشویق کنیم یا تسلی دهیم)

● ورزش منظم (گاهی فکر می کنیم توان کافی برای ورزش کردن نداریم و خسته هستیم اما ورزش سبک و نشاط آور می تواند به بالا بردن سطح انرژی کمک کند و احساس شادابی حاصل از آن خستگی را رفع کند.)

● داشتن چرخه منظم و کافی از خواب و بیداری (۶ تا ۷ ساعت منظم) و همچنین جایگزین کردن عادات سالم به جای عادات ناسالم غذایی و حتی مصرف الکل، تنباکو و مواد مخدر و... به طور مثال:



● داشتن عادت غذایی سالم (تعداد وعده های غذایی بیشتر با حجم کمتر به صورت منظم)

● نوشیدن مایعات کافی و سالم

● مصرف کربوهیدرات و پروتئین موجود در گوشت حیوانات، ماهی، تخم مرغ و لبنیاتها.

● مصرف میوهها (بطور مثال سیب، موز، زغال اخته، خرمالو، لیمو، پرتقال، کشمش،

توت فرنگی، آلوقرمز دارای کیوتن، منیزیم، پتاسیم، آهن، فسفر، کلسیم می باشند و منبع عالی از ویتامینها و مواد معدنی هستند که به بدن انرژی می دهند و باعث رفع خستگی می شوند.)

● **نکته:** برای دریافت ویتامین D باید یا نور کافی دریافت کنید یا مکمل آن یعنی ویتامین D را به طور مجزا مصرف کنید.



● با چکاپ و آزمایشها می توانیم از سلامتی خود باخبر شویم و از افکاری که ما را فلج می کند دوری کنیم و اگر متوجه بیماری شدیم با دنبال کردن برنامه درمانی توصیه شده پزشک و تغییر سبک زندگی می توانیم وارد مسیر سلامتی شویم.

● **نکته:** اغلب برای رفع خستگی به دمنوش، انرژیزا، قهوه و نسکافه روی می آوریم این می تواند به طور مقطعی موثر باشد اما باید به دنبال دلیل اصلی ایجاد خستگی باشیم و درصدد رفع آن قدم برداریم.

● خستگی می تواند بر سلامت جسمی و روحی شما تاثیر گذار باشد، مثل یک گوشی که در حال تمام کردن شارژ است این را بدانید که قطعاً تغییرات در سبک زندگی برای کاهش خستگی به شما کمک خواهد کرد.

● امروز خدا برای ایجاد یک تغییر به ما انگیزه و قوت می دهد تا برنامه زندگی خود را در جهت سلامتی تازه کنیم و در آن قدم برداریم او در این مسیر ما را یاری می دهد. مشکلات و عوامل همیشه برای خسته کردن ما هستند اما باور کنیم زندگی همین جا تمام نخواهد شد ادامه دارد و باید از آنها عبور کرد خدای زنده به ما می گوید: «نگرانیهای خود را به من بسپار من تو را از آنها عبور می دهم» و خداوند نسبت به وعده های خود امین است به او امید داشته باشیم، باور کنیم و ایمان داشته باشیم. با او می توانیم خستگی ناپذیر باشیم، در دعا و ایستادگی از مشارکت با خدا و زندگی که برای ما در نظر دارد لذت ببریم.



کاکا

با درود به همه شما قیام عیسی مسیح را به همه مسیحیان و نجات یافتگان در او تبریک گفته و به همین مناسبت که هر ساله سالگرد مجله نیز در همین تاریخ می‌باشد با یک دسر سنتی ایرانی این روز و این ایام رو جشن می‌گیریم پس «کاکا» از خطه شمال را با شما به اشتراک می‌گذاریم. آمین که سفره‌های شما با این دسر خوشمزه‌تر و مزین‌تر باشد.

طرز تهیه:

بدون اینکه کدوها را پوست بگیریم به صورت مکعب قطعه قطعه می‌کنیم و در قابلمه‌ای با آب بسیار کم بخار پز می‌کنیم. بعد از پخت پوست کدو حلوایی را کنده به صورت پوره درمی‌آوریم. دارچین، شکر، وانیل، شیر، تخم‌مرغها را اضافه می‌کنیم و با قاشق خوب به هم می‌زنیم تا خمیری یکدست حاصل شود. گردوی خرد شده (اضافه کردن گردو در این دستور کاملا سلیقه‌ای است) و سپس آرد برنج الک شده را کم کم به خمیر اضافه و هم می‌زنیم.

مخلوط به دست آمده را نیم ساعت در دمای محیط استراحت و در نهایت در تابه‌ای با روغن مشابه به طبخ کوکوی سبزی یا سیب زمینی سرخ می‌کنیم. پیزید نوش جان کنید و از کنار هم بودن در بدن عیسی مسیح و همراه شدن در قیام از مردگان با او لذت ببرید و جشن بگیرید. نوش جان.



مواد لازم

آرد برنج
شکر
تخم مرغ
کدو حلوایی
شیر
دارچین
گردوی خرد شده
وانیل

۳ پیمانه
۱ پیمانه
۳ عدد
۱ پیمانه پوره
۱.۵ پیمانه
۱ ق.چ
به مقدار لازم
۵ گرم



تاریخ سازان آسمانی

ایشان را
بیش
پهون نمی کنند
په می کنند

جان برد فورد

قسمت پنجاه و ششم

در شماره‌های پیشین بخش «تاریخ سازان»، به زندگی شاگردان و پیروان وفادار مسیح پرداختیم؛ مردان و زنانی که با ایمانی استوار، پیام نجات بخش انجیل را به دیگران رساندند. آنان نه تنها از سختی‌ها و مخالفت‌ها هراسی نداشتند، بلکه حتی از جان خود نیز برای وفاداری به ایمانشان دریغ نکردند. بسیاری از ایشان شکنجه شدند، آزار دیدند و جان خود را از دست دادند، اما شهادت آنان بی‌ثمر نماند. خون این شاهدان ایمان در تاریخ جاری شد و همچون بذری در دل جهان کاشته شد؛ بذری که ثمرات آن هنوز نیز در زندگی امروز ما دیده می‌شود. ایمان، امید و نجاتی که امروز در میان میلیون‌ها انسان جاری است، یادآور همان فداکاری‌ها و ایستادگی‌هاست. در این میان جمله‌ای ماندگار از همان صفحات تاریخ به یادگار مانده است:

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خلط
چیزهای دروغ تحمل نمی‌کنند.»

این حقیقت ساده اما عمیق، گواهی است بر ارزش و حقیقت پیامی که آنان برای آن زیستند و جان خود را فدا کردند.



جان برد فورد (۱۵۱۰-۱۵۵۵)

کسی که برای نجات جان دیگری، جان خود را از دست داد. به خاطر سوگندی که خورده بود، به دروغ گویی محکوم شد. او شخصی فروتن و گاه خجالتی بود، و با وجود اینکه بسیاری او را نمی‌شناختند، یکی از مشهورترین نقل قول‌های امروزی از او باقی مانده است.

قرن شانزدهم یکی از خطرناک‌ترین دوران‌ها از لحاظ مذهبی در تاریخ انگلستان بود. در چنین دورانی، هر کس برای بقا، باید مانند یک آفتاب‌پرست رنگ عوض میکرد و از خواسته‌های پادشاه اطاعت میکرد. تنها تعدادی از آنان که با انجیل آشنا شده بودند، جرئت کردند به خدا وفادار بمانند، و بهای آن را که از دست دادن جانشان بود بپردازند. برای جان بردفورد، این بها از دست دادن یک شغل امیدوارکننده در دولت و در نهایت جانش بود.

بردفورد در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد و خیلی زود وارد دنیای تجارت و سیاست شد. مهارتش باعث شد برای خدمت وارد دولت هنری هشتم شود. پادشاهی بد آوازه که همواره در پی داشتن فرزند پسر برای حفظ میراث تاج و تخت خود بود، و به همین بهانه، او باعث مرگ و تبعید همسرانش که قادر به داشتن فرزند پسر نبودند شد. همین دلیل باعث شد تا با کلیسای کاتولیک قطع رابطه کند. در این دوران، بردفورد که در لندن حقوق می‌خواند، به مسیح ایمان آورد و تحصیلاتش را در الهیات در دانشگاه کمبریج ادامه داد. در سال ۱۵۵۰، در دوره حکومت کوتاه مدت

شاه ادوارد ششم، که پروتستان بود او به عنوان کشیش منصوب شد. یک بار که بردفورد شاهد انتقال زندانیان به سوی اعدام بود، گفت: «اگر فیض خدا نبود، اکنون من هم در بین آنها بودم.» این جمله بعدها به نقل قولی رایج تبدیل شد که در واقع پیشگویی از مرگ زود هنگام خودش بود.

در سال ۱۵۵۳، شاه ادوارد درگذشت و مری تودور، ملقب به «مری خون‌ریز»، به سلطنت رسید. او بیش از ۳۰۰ نفر را به جرم اینکه از شاخه پروتستان بودن اعدام کرد تا انگلستان را به کاتولیسیسم بازگرداند. بسیاری از واعظان و رهبران روحانی به سرعت تغییر جهت دادند، اما بردفورد با ایستادگی در ایمانش، مورد هدف مری قرار گرفت.

در یک روز گرم یکشنبه در نخستین سال سلطنت مری، اسقف وفادار او، موعظه‌ای علیه پادشاه تازه در گذشته (ادوارد) ایراد کرد. جمعیت خشمگین شدند و جو تهدیدآمیزی به وجود آمد. در این حین، یکی از حاضران چاقویی به سمت اسقف پرتاب کرد، اما آسیبی ندید. بردفورد که در آن جا حضور داشت، جمعیت را آرام کرد، و آن‌ها را به نظم دعوت کرد و سپس با به خطر انداختن جان خود، اسقف را در حالیکه وحشت‌زده بود به مکان امنی رساند. سه روز بعد، بردفورد به اتهام توطئه بازداشت شد.

بردفورد به مدت دو سال در سلول‌های تاریک و نمناک انگلیس زندانی بود، در این مدت به نوشتن و موعظه ادامه داد. اعتماد نگهبانان به او چنان زیاد بود که بعضی از شب‌ها آزادش می‌کردند زیرا مطمئن بودند که پیش از طلوع بازمی‌گردد و او نیز همیشه



چنین می‌کرد. سرانجام دادگاه کلیسایی او را احضار کرد و با هدف یافتن بهانه‌ای برای محکومیت، از او پرسیدند که آیا عفو ملکه را خواهد پذیرفت یا خیر. بردفورد پاسخ داد:

«اگر لطف ملکه نسبت به ماموریتی که من دارم، با خواست و خوشنودی خدایی که به او ایمان دارم سازگار باشد، می‌پذیرم. اما نارضایتی او بدتر از هر مرگی است که انسان‌ها می‌توانند بر من روا دارند.»

بنابراین، در اول جولای سال ۱۵۵۵، این واعظ محبوب به طرف محل اعدام برای سوزانده شدن برده شد. وقتی به آنجا رسید، ابتدا از همه کسانی که به آن‌ها بدی کرده بود طلب بخشش کرد، سپس چوبی را از زمین برداشت و بوسید. و بعد او را همراه با یک زندانی جوان‌تر به تیر بستند. آن جوان، در حالیکه در میان شعله‌های آتش بود، صدای بردفورد را شنید که خطاب به او گفت:

«دل قوی دار برادر،
زیرا امشب ضیافتی شاد در
حضور خداوند خواهیم داشت؛
جایی که تمام دردهای ما به آرامش
ختم می‌شود، و نبردهایمان با
سرودهای شادی پایان می‌یابد.»

برگرفته شده از کتاب ندای شهیدا





داستانهای کتاب مقدس



با سلام درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز

قیام و رستاخیز عیسی مبارک. آیا فرزندانمان با این واقعه بزرگ آشنا هستند؟ بار دیگر این فرصت را داریم تا کنار نسل آینده قدم برای شناخت حقیقت برداریم تا به راستی به راز قیام مسیح از مردگان پی ببریم. تربیت و رشد فرزندانمان یکی از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان والدین و مربیان برعهده ما گذاشته می‌شود تا نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده آنها مهیا سازیم. کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم

با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر توجه خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. از فرزندان بزرگتر می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخنگویی و مشارکت آنها را تقویت کنیم.

همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان» Bible for kids را دانلود و نصب کرده و به همراه کتاب، با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه، تشویق و به دست آوردن جوایز و گنج‌ها آن را دنبال کنیم.

در این شماره از ماهنامه اسمیرنا به داستان «دو به دو» از کتاب «پیدایش باب ۶ آیه ۵ الی باب ۹ آیه ۱۷» در کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم با نگاه به این داستان می‌توانیم از ارزش عهد تازه، زندگی و خلقت تازه در مسیح با کودکان سخن گوئیم. خداوند با قیام از مردگان این فرصت را به ما داد تا سوار بر کشتی سکان زندگیمان را به خدا بسپاریم تا ما را به زندگی تازه ببرد. پیروزی در خداوند با شما.



مردی به نام «نوح» وجود داشت که مثل بقیه نبود. نوح خداوند را دوست داشت و از او اطاعت می‌کرد. خداوند تصمیم گرفت تا نوح و خانواده‌اش را از طوفان نجات دهد.



۴

۳

مرور بر داستان

دو به دو نوح و طوفان

پیدایش ۶: ۹ تا ۱۷

زمین پر از مردمی شد که گناه می‌کردند. به اندازه‌ای که خداوند از آفرینش آنها متأسف شد. او تصمیم گرفت تا طوفانی بفرستد و همه را از روی زمین پاک کند.



۲



۱

نوح هم اطاعت کرد و کشتی را ساخت.

خداوند به نوح درباره طوفان هشدار داد. او به نوح گفت تا کشتی عظیمی بسازد که سه عرشه، یک پنجره و یک در داشته باشد.



۱

۵

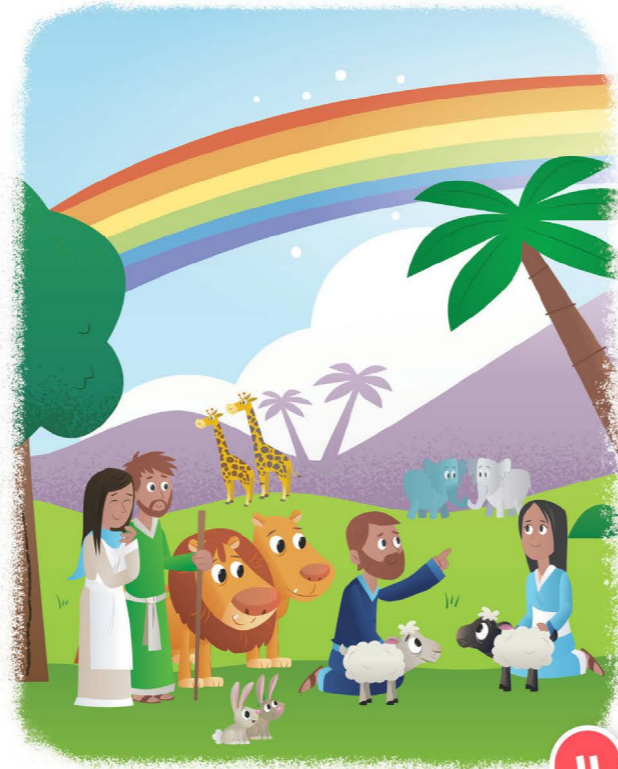


برنامه عالی خدا این بود که تمام آنچه که با گناه از بین رفته بود را دوباره بسازد. نقشه او با ابراهیم، مردی که به خدا اعتماد داشت، ادامه پیدا کرد.

نوح کسب پرنده را فرستاد تا بفهمد که آیا پایین آمدن است؟

رنگین کمان در آسمان نشانه چه بود؟

آیا نوح به خدا اعتماد داشت؟



11

12



خداوند در را بست.

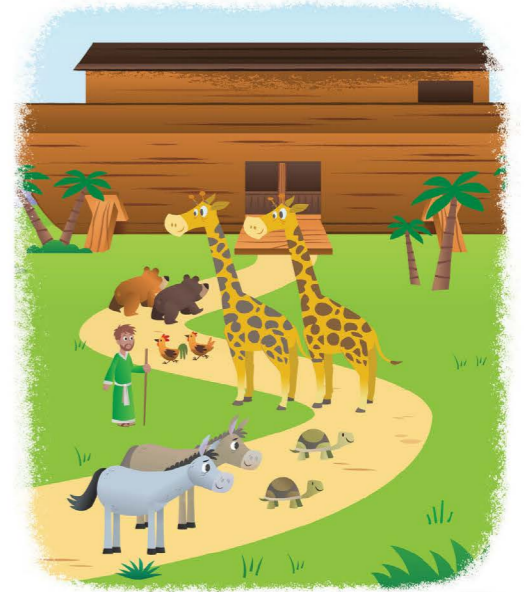
به مدت چهل شب و چهل روز باران بارید. آب هم از آسمان می‌بارید و هم از اقیانوس‌ها و دریاها می‌جوشید. حتی بلندترین کوه‌ها هم زیر آب ناپدید شدند.



در این میان نوح، به همراه خانواده‌اش و حیوانات بر روی دریای طوفانی در کشتی در امنیت بودند. خداوند حتی برای یک لحظه هم نوح را از یاد نبرده بود.

8

خداوند به نوح گفت که از هر نوع حیوانی، یک جفت نر و ماده انتخاب کند. سپس نوح و خانواده‌اش و حیوانات وارد کشتی شدند.



7

نکات تأکیدی

- زمین پر از مردمی شد که گناه می‌کردند. به اندازه‌ای که خدا از آفرینش آنها متأسف شد.
- نوح خداوند را دوست داشت و از او اطاعت می‌کرد.
- خداوند تصمیم گرفت تا نوح و خانواده‌اش را از طوفان نجات دهد.
- نوح به همراه خانواده‌اش و حیوانات بر روی دریای طوفانی در کشتی در امنیت بودند.

مسیر و هدف

- شناخت خدا
- رابطه ما با خدا
- قدم عملی

وقتی زمین خشک شد خداوند به آنها گفت که بیرون بیایند. خداوند قول داد که دیگر چنین طوفانی بر زمین نفرستد و به نشانه این قول **رنگین کمانی** در آسمان قرار داد.



10



خداوند باد را فرستاد. آنها پایین آمدند. کشتی بر کوه آرارات به زمین نشست. نوح کیبوتری را به بیرون فرستاد و زمانی که کیبوتر برنگشت فهمید که همه چیز امن است.



9





تحقیق

از کودکان بخواهیم در مورد تشکیل رنگین کمان تحقیق کنند.

دعا

از کودکان بخواهیم تا در طوفانها و مشکلات زندگی به حضور خدا بروند و با او صحبت کنند و از او بخواهند تا آنها را در اطاعت کردن کمک کند.



طرح سوال

- چه کسی خدا را دوست داشت و از او اطاعت می کرد؟
- خدا به نوح گفت چه اتفاقی خواهد افتاد و او چه کاری را باید انجام دهد؟
- چه کسانی وارد کشتی شدند؟
- چه کسی درب کشتی را بست؟
- کشتی نوح در کجا به زمین نشست؟
- نوح چه پرنده‌ای را به بیرون از کشتی فرستاد و آن پرنده برگشت؟

کاربرد داستان

- گناه انسان باعث نابودی او می شود.
- خدا انسانها را دوست دارد و می خواهد آنها را از نابودی و گناه نجات دهد.
- عیسی برای نجات ما از گناه به روی زمین آمد درست مانند نوح که از خدا اطاعت کرد و فرصتی تازه دریافت کرد اطاعت ما از عیسی هم مسیری به سمت یک زندگی تازه است.
- همان طوری که خدا نوح را نجات داد و به او فرصتی تازه داد به ما هم در مسیح فرصتی تازه داده شده ما هم از طریق مسیح می توانیم وارد تولد تازه بشویم.

آیه‌ای برای به خاطر سپردن

من خوشی خود را در اطاعت اوامر تو یافته‌ام. مزامیر ۱۱۵: ۵۹

کاردستی

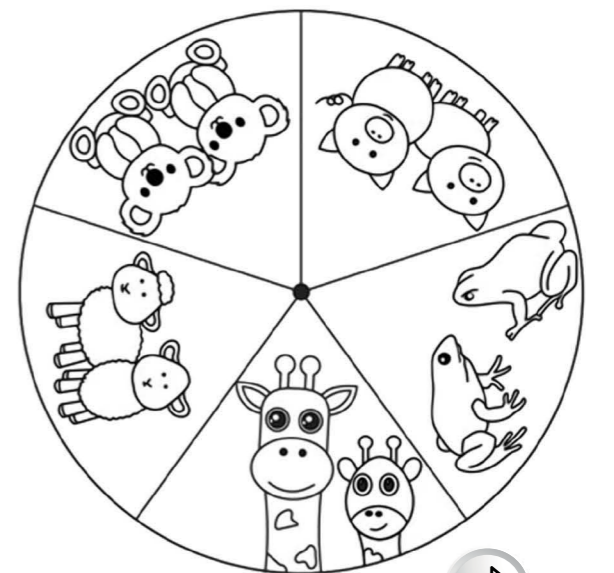
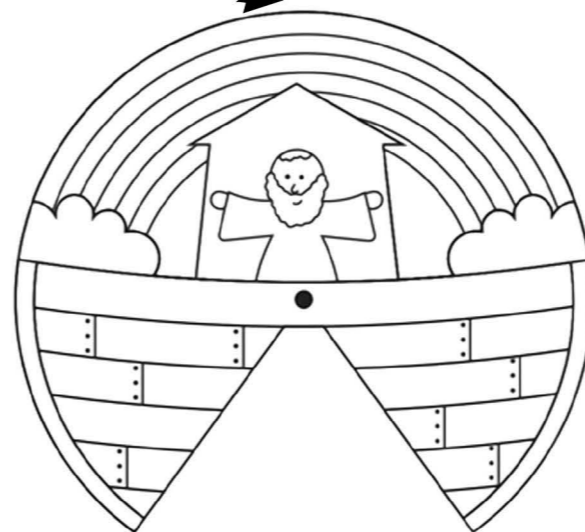
از کودکان بخواهیم کاغذی را به شکل دایره ببرند قسمت بالای دایره را رنگین کمان و قسمت پایین را باران و ابر و رعد و برق نقاشی کنند بعد یک کشتی نقاشی کرده و بطوری آن را طراحی کنند که روی آن دایره قرار بگیرد و بتوان کشتی را چرخاند.

در حین درست کردن کاردستی به آنها توضیح بدهید که طوفان گناه، دیگر انسانها را هلاک نخواهد کرد چون خدا قلب انسان را از طریق عیسی مسیح عوض می کند و گناه دیگر باعث نابودی انسان نخواهد شد.

مشارکت پایانی و فعالیت عملی

در مورد اینکه کودکان چگونه می توانند خدا را اطاعت کنند و به حرف خدا گوش کنند از آنها پرسید. وقتی نظراتشان را گفتند اینک در مورد نتیجه فرمانبرداری از خداوند پرسید. از آنها پرسید قبل از انجام کارها چگونه در حضور خدا دعا می کنند و آیا کار پیش رویشان را با تمام قلب به خدا می سپارند؟

زمانیکه ذهن بچه‌ها در این داستان و پرسش و پاسخ‌ها به چالش کشیده شد، مشاهده خواهید نمود که زمینه برای انتقال پیام این درس به وجود آمده تا بچه‌ها بیشتر در موردش فکر کنند و آنرا به صورت عملی در زندگی خود به کار ببندند.





«خدا می‌فرماید: در روزهای آخر از روم خود بر تمامی بشر فرو فوادم رفت. پسران و دختران شما نبوت فوادم کرد. جوانان رویاها فوادم دید و پیرانتان فوادم.»
اعمال رسولان باب ۲

سخنی با والدین و معلمین گرامی شاید از بین رسولانی که به خاطر ایمانشان شهید شده‌اند، «توما» تنها رسولی است که در موردش بسیار گفته و نوشته شده است. از رسالت و ماموریت او به هند، اشعار و سرودها و داستان‌های بیشتری موجود است تا از رسالت او در انجیل.

مسیحیان در هند هنوز هم ورود توما و بشارت انجیل توسط او و شهادتش را گرامی می‌دارند و آن را جشن می‌گیرند. توما در شهر جلیل متولد شد و جزو دوازده شاگرد اصلی بود که توسط عیسی به رسالت خوانده شد. اینکه توما در آن زمان به چه کاری مشغول بوده هنوز به شکل یک راز باقی مانده است اما بر اساس روایت یوحنا باب بیست، تصور بر این است که او ماهیگیر بوده است. با مراجعه به انجیل می‌بینیم که تنها جایی که به سخنان توما اشاره شده در انجیل یوحناست. وقتی که عیسی می‌خواست به یهودیه، جایی که ایلعازر مرده بود برگردد و شاگردان به او اعتراض کردند اولین سخنان توما اینطور نگارش شده است: «بیاید ما نیز برویم تا با او بمیریم.» شاگردان می‌دانستند که رهبران یهود در یهودیه عیسی را تهدید به مرگ کرده‌اند ولی توما مایل بود با شجاعت گروه را به انجام آن کار ترغیب کند.

آنها سرانجام به یهودیه رفتند و عیسی ایلعازر را درحالی‌که چهار روز از مرگش می‌گذشت زنده کرد. **یهودیان و شاگردان عیسی همگی، شاهد یک رستاخیز شدند و عده‌ای از یهودیان نیز ایمان آوردند که عیسی پسر خداست.** بار دیگر عیسی در جمع شاگردان اعلان کرد که: **«من رستاخیز و حیات هستم»** اما با این حال زمان زیادی گذشت تا توما حرف‌های عیسی را باور کند.

در شام آخر عیسی یک بار دیگر به شاگردانش تاکید کرد که به خدا ایمان داشته باشید و به من نیز ایمان داشته باشید و گفت: «می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم» در آن هنگام توما بی‌تردید پرسید: «ما حتی نمی‌دانیم به کجا می‌روی پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم؟» شاید او در آن موقع هنوز پادشاهی و ملکوت خدا را به درستی درک نکرده بود و تصور می‌کرد قرار است به مکانی مجلل بروند، مکانی که عیسی قرار است در آنجا سلطنت کند.

توما



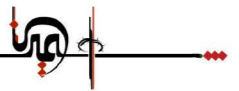
مبشر شجاع خدا

عیسی در پاسخ به او گفت: **«من راه و راستی و حیات هستم و هیچکس جز به واسطه من نزد پدر نمی‌آید.»** آخرین محاورات توما را می‌توان در فصل‌های پایانی انجیل یوحنا در زمان مرگ و رستاخیز عیسی مشاهده کرد. توما ناباورانه به شاگردانی که خبر زنده شدن عیسی را آورده بودند خیره شده بود و به آنها گفت: **«تا خود نشان می‌خاها را در دست‌های من بینم و انگشت خود را بر جای می‌خاها نگذارم و دست خویش را در سوراخ پهلوی من نهم ایمان نخواهم آورد.»**

او به خاطر این جملاتش به «توما شکاک» مشهور شد. چند روز بعد می‌بینیم که عیسی مجدداً در بین شاگردان ظاهر می‌شود و توما را به چالش می‌کشد. او به توما می‌گوید: **«انگشت خود را اینجا بگذار، دست‌هایت را پیش آور و در سوراخ پهلوی بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان داشته باش.»** آنگاه بود که توما با صدای بلند گفت: **«خداوند من و خدای من!»** بعد از صعود عیسی به آسمان شاگردان به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند تا انجیل را به همه جای دنیا برسانند و بر اساس روایات ماموریت توما نشر انجیل به کشور هند، اسیوی و ایران بود. اما او در حین ماموریتش در هند توسط کاهنان و مذهبیون هندی به شهادت می‌رسد.

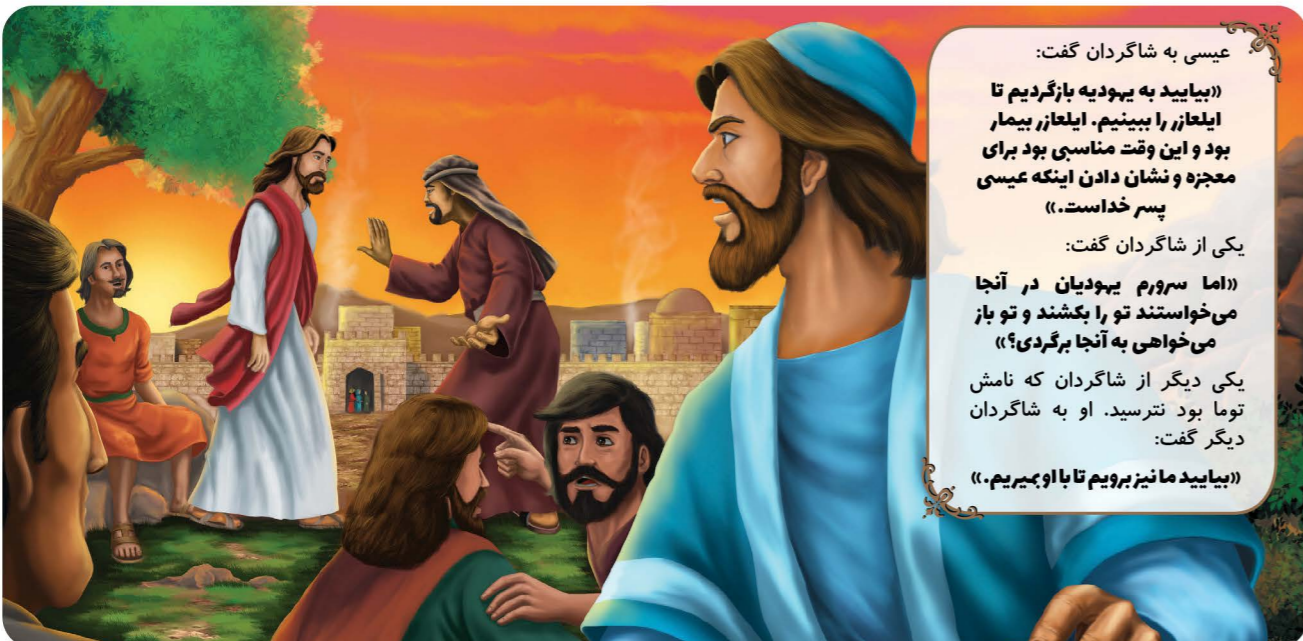
بر اساس روایاتی که پس از قرن‌ها دهان به دهان در هند بازگو شده است، توما در قرن ۵۰ یا ۵۲ میلادی از طریق بندر «مالابار» در سواحل غربی هند که امروزه یکی از بنادر اصلی جهت داد و ستد ادویه است، وارد کشور هند شده بود.

او کلیسایی را در هند تاسیس کرد و گفته می‌شود که تعداد زیادی در طی ماموریت او به مسیح ایمان آوردند. او در طی ماموریتش در هند عده‌ای از کاهنان هندی را که در حین انجام

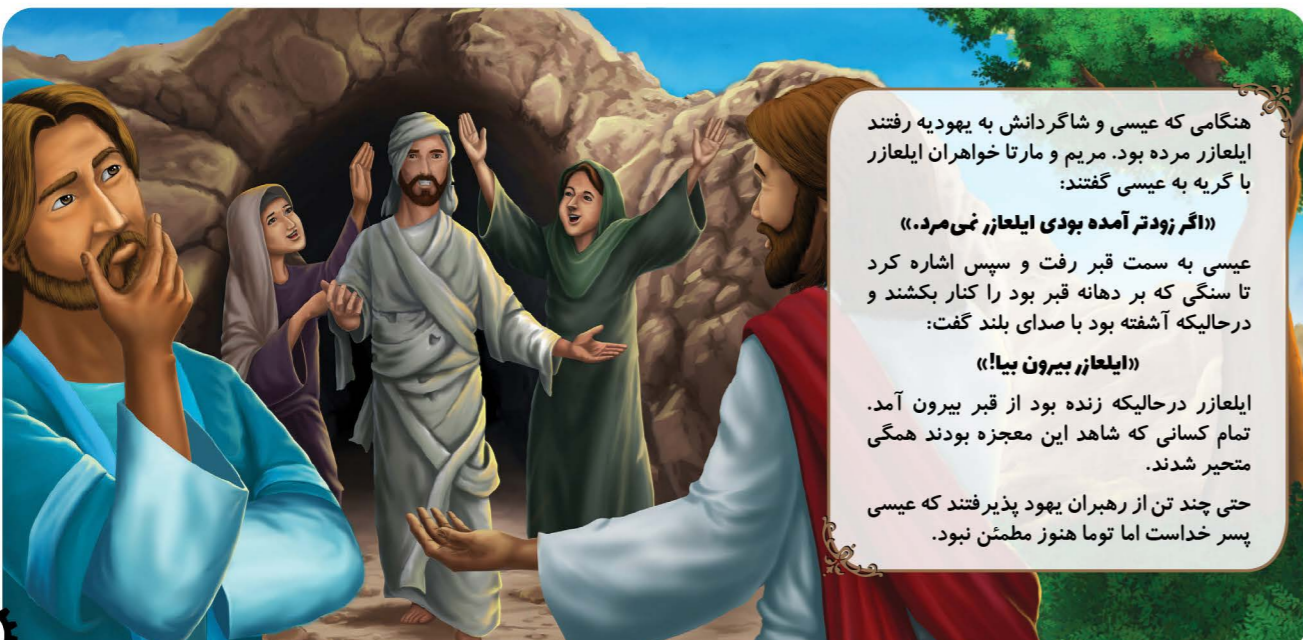


آیین مذهبی بودند به چالش کشید و پیروز شد اما آنها او را کشتند. امروزه در هند عده‌ای از مسیحیان هستند که ریشه خود را در رسالت و شاگردی توما می‌دانند و به آنها «مسیحیان توما» می‌گویند. نزد ایشان سرودها و قطعاتی نیز برای حفظ این ریشه وجود دارد. محل دفن توما بر فراز تپه‌ای که موسوم به «توما» هست در شهر «میلاپور» قرار دارد. جایی که اعتقاد بر این می‌باشد وی در آنجا کشته شده است.

خواندن این مطلب فرصت خوبی را برای فرزندان فراهم می‌کند تا موضوعات جالبی در مورد تردیدها و شک‌ها و در نهایت ایمان آوردن یک مبشر مسیحی را فرا بگیرند و آنها را تشویق می‌کند تا انجیل را با دوستان خود به اشتراک بگذارند.



عیسی به شاگردان گفت:
«بیاید به یهودیه بازگردیم تا ایلعازر را ببینیم. ایلعازر بیمار بود و این وقت مناسبی بود برای معجزه و نشان دادن اینکه عیسی پسر خداست.»
 یکی از شاگردان گفت:
«اما سرورم یهودیان در آنجا می‌خواستند تو را بکشند و تو باز می‌خواهی به آنجا برگردی؟»
 یکی دیگر از شاگردان که نامش توما بود نترسید. او به شاگردان دیگر گفت:
«بیاید ما نیز برویم تا با او بمیریم.»



هنگامی که عیسی و شاگردانش به یهودیه رفتند ایلعازر مرده بود. مریم و مارتا خواهران ایلعازر با گریه به عیسی گفتند:
«اگر زودتر آمده بودی ایلعازر نمی‌مرد.»
 عیسی به سمت قبر رفت و سپس اشاره کرد تا سنگی که بر دهانه قبر بود را کنار بکشند و درحالی‌که آشفته بود با صدای بلند گفت:
«ایلعازر بیرون بیا!»
 ایلعازر درحالی‌که زنده بود از قبر بیرون آمد. تمام کسانی که شاهد این معجزه بودند همگی متحیر شدند.
 حتی چند تن از رهبران یهود پذیرفتند که عیسی پسر خداست اما توما هنوز مطمئن نبود.





یک شب وقتی که عیسی با شاگردانش شام می خورد با آنها در مورد مرگش بر روی صلیب حرف زد و بعد گفت:

«نگران نباشید. به خدا ایمان داشته باشید و به من نیز ایمان داشته باشید. تا آنجا که من هستم شما نیز باشید. جایی که من می روم راهش را می دانید.»

توما گفت: «سرورم، ما حتی نمی دانیم به کجا می روی، پس چگونه می توانیم راه را بدانیم؟»

عیسی درحالیکه به صورت بهت زده توما نگاه می کرد پاسخ داد:
«من راه و راستی و حیات هستم، هیچکس جز به واسطه من نزد پدر نمی آید.»



پس از هشت روز شاگردان عیسی، دوباره در خانه مانده و به خاطر رهبران یهودی که در خیابانها پرسه می زدند درها را از داخل قفل کرده بودند.

درحالیکه درها قفل بود عیسی داخل شد و در میانشان ایستاد و سپس به توما گفت:

«انگشت خود را اینجا بگذار و دستهایم را ببین، بی ایمان مباش، بلکه ایمان داشته باش.»

توما با گریه گفت:

«خداوند من و خدای من!»

عیسی گفت:

«آیا چون مرا دیدی ایمان آوردی؟ خوشا به حال آنها که نادیده ایمان آورند.»



روزی توما و ده شاگرد دیگر در کنار کوه جلیل گرد هم جمع شده بودند که عیسی بر آنها ظاهر شد تا قبل از صعود به آسمان تکالیفشان را به آنها یادآوری کند. عیسی گفت:

«بروید و قومها را شاگرد من سازید.»



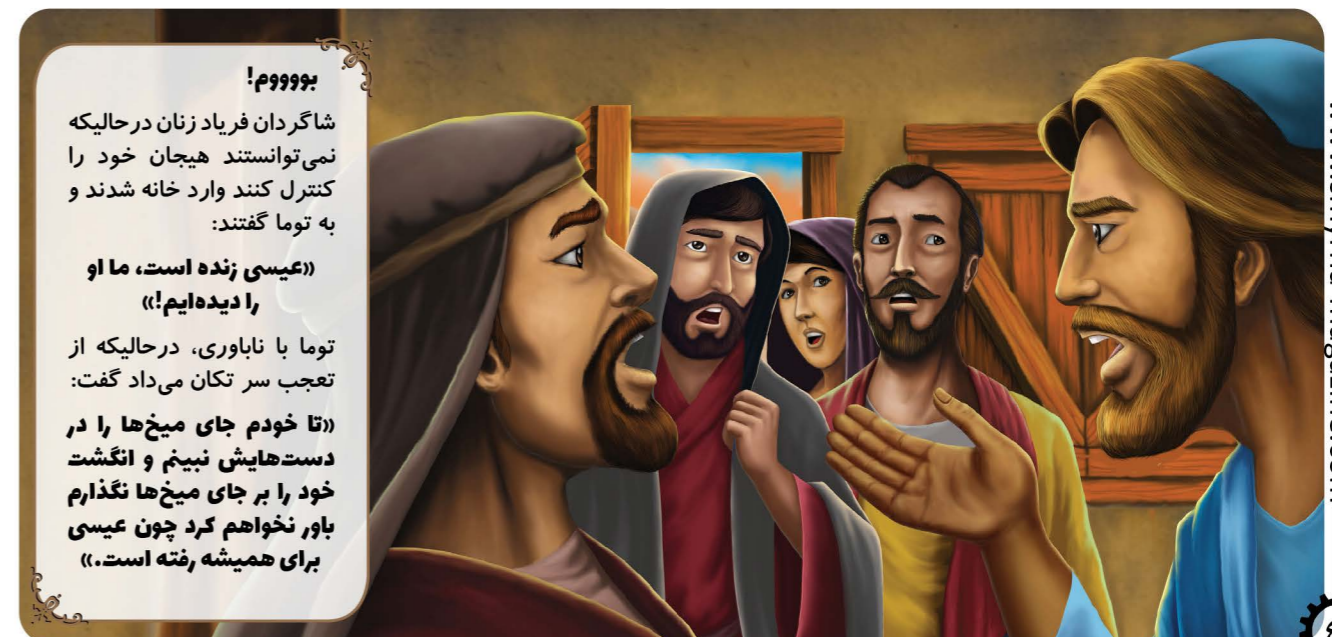
سرانجام روز دستگیری عیسی توسط رهبران و سربازان یهودی فرا رسید. او را گرفتند، محاکمه کردند و بعد به صلیب کشیدند.

کینه و نفرت مردم با مرگ مسیح تمام نشد. آنها از پیروان عیسی نیز متنفر بودند. توما و بقیه شاگردان نیز می ترسیدند که مبادا شناخته شده و یا کشته شوند بنابراین خود را پنهان می کردند.



سرانجام روزی فرا رسید که توما از دروازههای اورشلیم عبور کرد و فراتر رفت. او تنها آنچه را که لازم داشت با خود برد.

او نیز مانند شاگردان دیگر به گسترش خبر خوش و انجیل در تمامی سفرهایش پرداخت و آن سفرها او را به مکانی عجیب و غریب کشاند.



بووووم!

شاگردان فریاد زنان درحالیکه نمی توانستند هیجان خود را کنترل کنند وارد خانه شدند و به توما گفتند:

«عیسی زنده است، ما او را دیده ایم!»

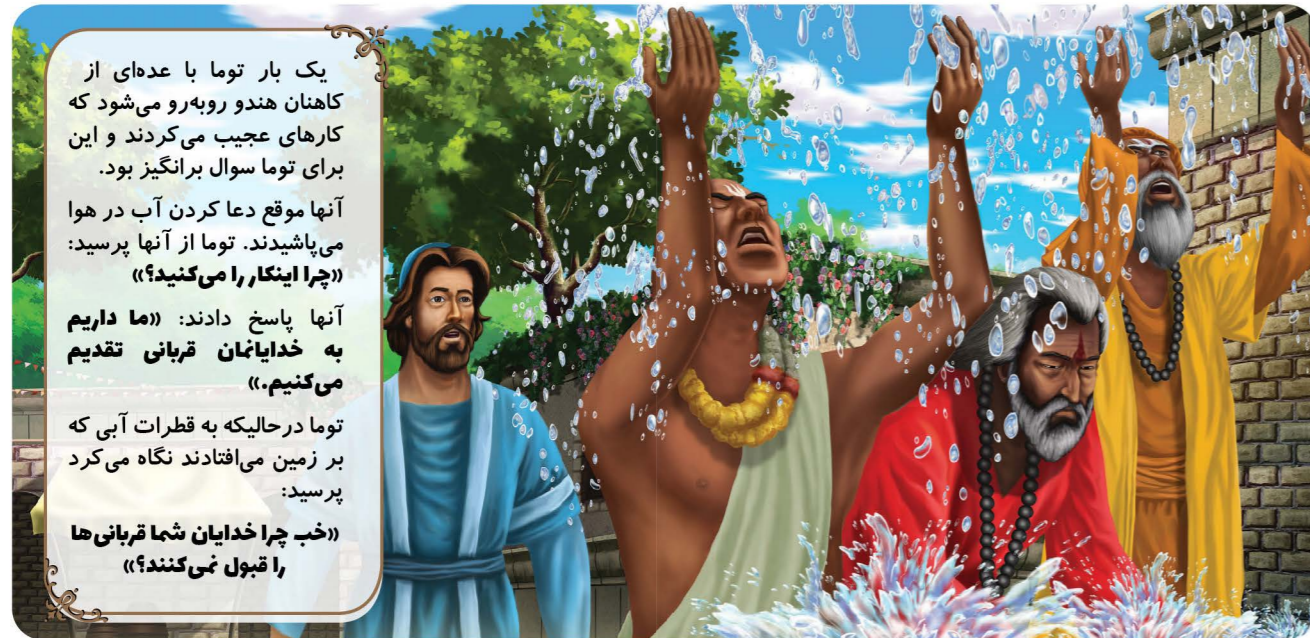
توما با ناباوری، درحالیکه از تعجب سر تکان می داد گفت:

«تا خودم جای میخها را در دستهایم نبینم و انگشت خود را بر جای میخها نگذارم باور نخواهم کرد چون عیسی برای همیشه رفته است.»

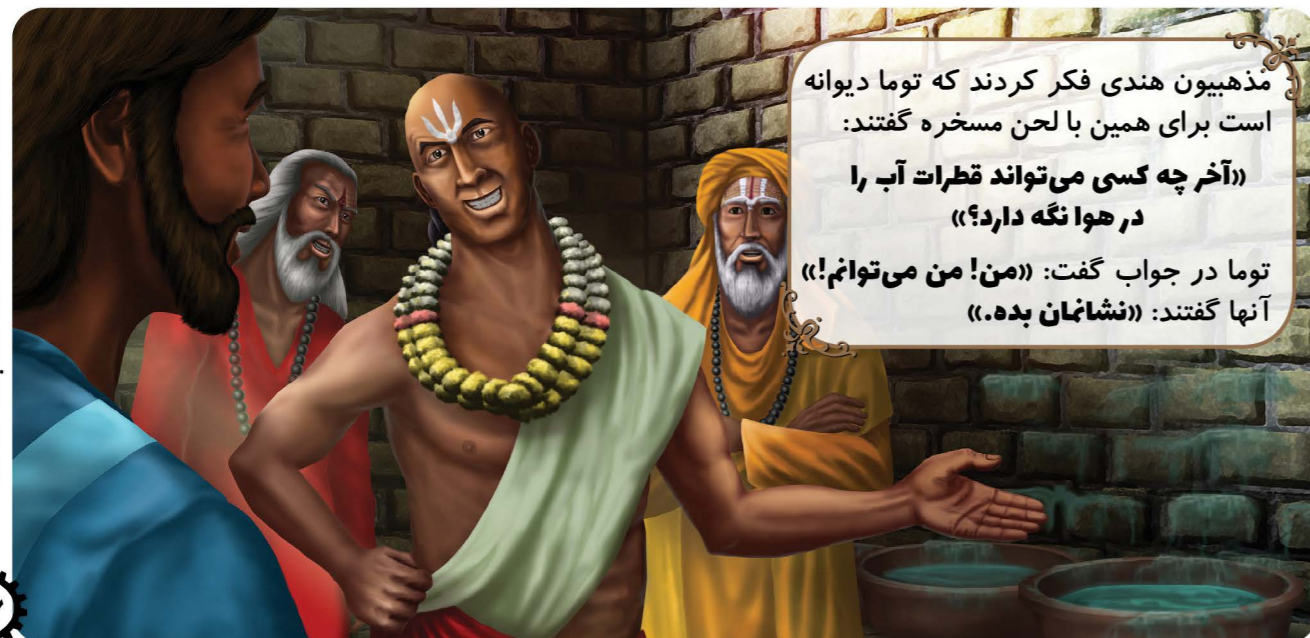




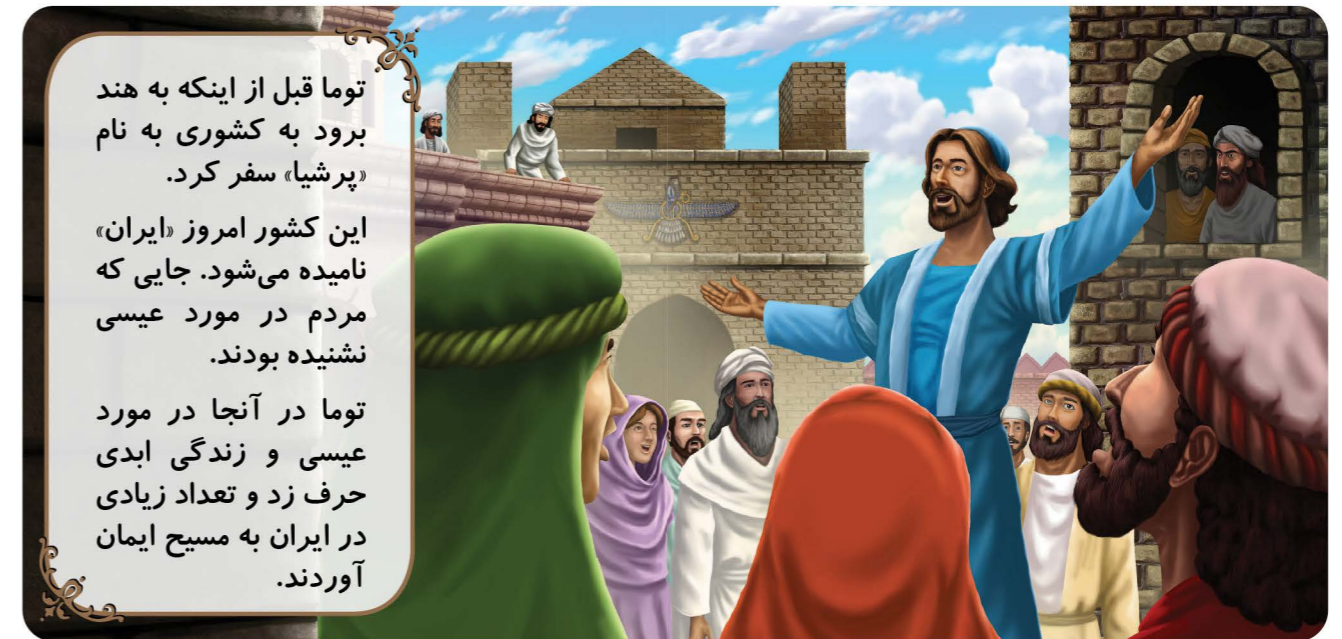
وقتی که مردم هند خدایان دروغین خود را ترک کرده و به مسیح ایمان می‌آوردند و مقبره‌های خدایان دروغین را می‌سوزاندند، این باعث خشم شدید تعدادی از هندوها می‌شد؛ زیرا آنها نمی‌خواستند که مردم کشورشان مسیحی شوند. همین خشم آنها نیز به قیمت جان توما تمام شد.



یک بار توما با عده‌ای از کاهنان هندو روبه‌رو می‌شود که کارهای عجیب می‌کردند و این برای توما سوال برانگیز بود. آنها موقع دعا کردن آب در هوا می‌پاشیدند. توما از آنها پرسید: «چرا اینکار را می‌کنید؟» آنها پاسخ دادند: «ما داریم به خدایانمان قربانی تقدیم می‌کنیم.» توما درحالی‌که به قطرات آبی که بر زمین می‌افتادند نگاه می‌کرد پرسید: «خب چرا خدایان شما قربانی‌ها را قبول نمی‌کنند؟»



مذهبیون هندی فکر کردند که توما دیوانه است برای همین با لحن مسخره گفتند: «آخر چه کسی می‌تواند قطرات آب را در هوا نگه دارد؟» توما در جواب گفت: «من! من می‌توانم!» آنها گفتند: «نشأمان بده.»



توما قبل از اینکه به هند برود به کشوری به نام «پرشیا» سفر کرد. این کشور امروز «ایران» نامیده می‌شود. جایی که مردم در مورد عیسی نشنیده بودند. توما در آنجا در مورد عیسی و زندگی ابدی حرف زد و تعداد زیادی در ایران به مسیح ایمان آوردند.

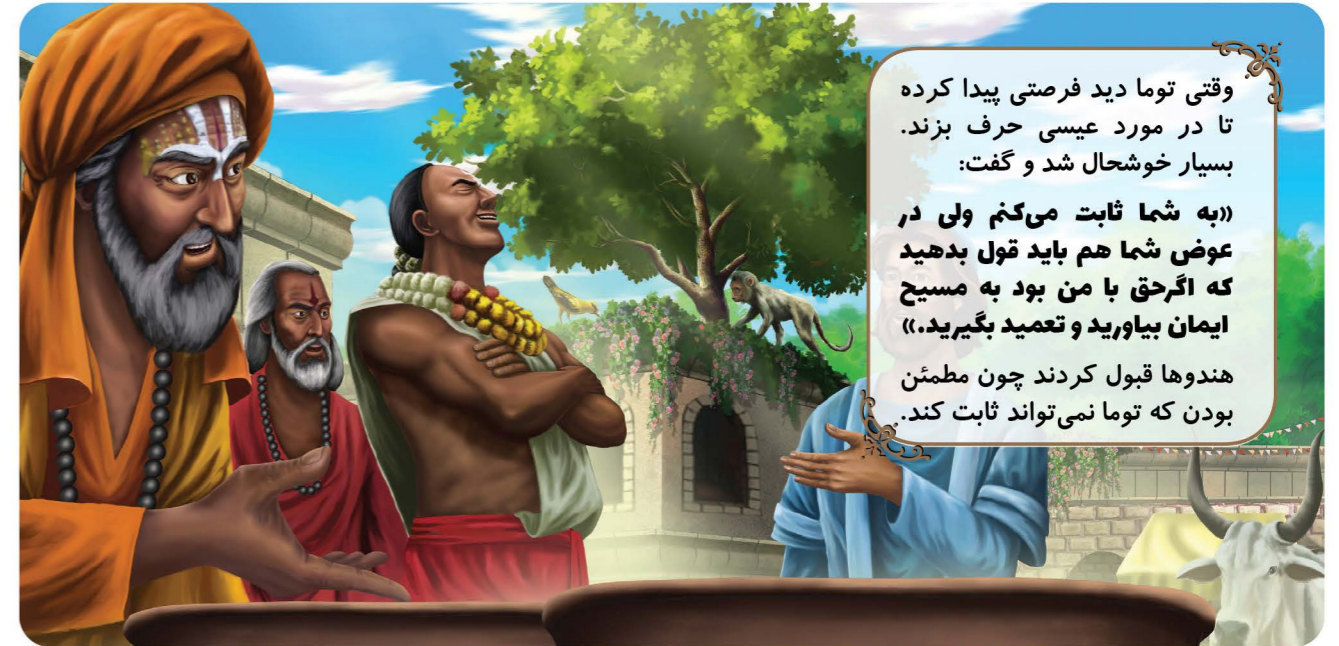


توما می‌دانست که فرصت زیادی برای ماندن در ایران ندارد بنابراین با کشتی راهی هند شد.



وقتی توما به هند رسید، متوجه شد که مردم آنجا خدایان متعددی را می‌پرستند. مذهبی که آن را پیروی می‌کردند «هندویسم» نام داشت. توما به روستاهای بسیاری رفت و در مورد عیسی با مردم حرف زد و عده زیادی به مسیح ایمان آوردند. او در آنجا کلیساهایی تاسیس کرد تا آنها بتوانند کنار یکدیگر در مورد مسیح تعلیم بگیرند.





وقتی توما دید فرصتی پیدا کرده تا در مورد عیسی حرف بزندی. بسیار خوشحال شد و گفت:
«به شما ثابت می‌کنم ولی در عوض شما هم باید قول بدهید که اگر حق با من بود به مسیح ایمان بیاورید و تعمید بگیرید.»
 هندوها قبول کردند چون مطمئن بودن که توما نمی‌تواند ثابت کند.



توما به طرف حوض رفت و مشتی آب برداشت و به طرف آسمان پاشید. مذهبیون هندی به آسمان نگاه کردند. آنها منتظر بودند که قطرات آب به زمین بیفتند. ولی خبری نشد! عده‌ای می‌گویند که قطرات آب همانند الماس می‌درخشیدند.



چهره آنها از فرط خشم سیاه شده بود. آنها گفتند: «تو باید خدای ما را پرستی.»
توما گفت: «من فقط خدای حقیقی را می‌پرستم.»
 آنها می‌دانستند که خدای توما خدای حقیقی است و برای همین خشمگین بودند و همین خشم آنها به زندگی این مبشر انجیل پایان داد. یکی از آنها با نیزه‌ای پهلوی توما را شکافت.



توما مرد، ولی خدمت او تا به اکنون زنده است. مردم هند فراموش نکردند که انجیل چگونه به کشور آنها راه یافت. امروزه نیز خیلی از مردمان هند به خاطر ایمانشان آزار می‌بینند. هندوهای افراطی اصرار دارند که مردم کشورشان باید پیرو مذهب آنها باشند.
 آنها از کسانی که مردم را از هندویسم و خدایان دیگر به مسیح فرا می‌خوانند تنفر دارند.
 ولی از آنجایی که مسیحیان یکدیگر را دوست دارند درباره عیسی با همه حرف می‌زنند.



یادتان باشد وقتی با کسی در مورد عیسی صحبت می‌کنید خدا وعده داده که ایمانی مانند ایمان توما و همچنین شجاعت و جسارتی که در هند به او داد به شما نیز می‌دهد.
 پس تمام آنچه که شما باید انجام بدهید این است که از او بخواهید و بعد قدم بردارید.

برای تامل

«او من، با ضعف و با ترس و لرز بسیار نزد شما به سر بردم و پیام و وعظ من نه با کلمات گیرای حکیمانه، بلکه با برهان قدرت روح بیان شد، تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.» اول قرن‌های ۲: ۳-۵

آیا قبل از اینکه عیسی مسیح بر روی صلیب بمیرد، توما باور داشت که او پسر خداست؟ پس از برخاستن عیسی از مردگان چگونه منظور از ایمان استوار چیست؟ چرا مهم بود که توما قبل از سفر به ایران و سپس هند، ایمان استوار به عیسی داشته باشد؟ به نظر شما، آیا توما می‌توانست که مذهبیون هند او را به چالش بکشند؟
 شما چگونه؟ آیا وقتی می‌خواهید با دوست خود در مورد عیسی حرف بزنید می‌ترسید؟
 حال با توجه به این آیه وعده خدا به ما، زمانیکه می‌خواهیم عیسی را به کسی معرفی کنیم و ممکن است بترسیم چیست؟

دعا
عیسی مهربان

شکر برای نمونه خوبی همچون توما، که در ابتدا به اینکه تو پسر خدا هستی شک داشت، ولی بعد چنان ایمانی پیدا کرد که کلام تو را تا به ایران و سپس به هند برد. از تو می‌خواهم تا به من نیز آن قدرتی که وعده داده‌ای راه‌نگامی که با دیگران در مورد تو صحبت می‌کنم عطا کنی، حتی وقتی که می‌ترسم. دعا می‌کنم که ایمان هر کسی که ترس دارد را قوی گردانی.

آمین





دنبوشته‌های دور و نزدیک

سلام پدر! با قلبی پراز درد اومدم. می‌خوام برات حرف بزنم و تو گوش بدی و لبخند بزنی. می‌خوام از دنیا شکایت کنم، از بی‌مهری‌هاش، از تمام خنجر زدن‌هاش. خستگی‌ها رو بدم بهت و از این بار راحت بشم. خداوند! چقدر خوب است که تو خدایی. اگر دست آدم‌ها بود معلوم نبود چه به روز ما می‌آمد. با تمام خستگی‌ها و شکایاتم در اعماق قلبم نوری روشن هست؛ نوری که مژده صبح امید میده. تمام سلول‌های بدنم اون رو حس می‌کنم و انگار با من عجین شده و نمیداره بیفتم. هر بار که خسته میشم و دوست دارم بایستم من رو به جلو هل میده و اجازه توقف به من نمی‌ده. اون نور تویی پدر! تویی که در تمام ثانیه ثانیه زندگی نور درونم رو روشن نگه می‌داری تا نیفتم و ادامه بدم. از تو ممنونم که تنهام نمی‌ذاری حتی وقتی که باهاش دعوا می‌کنم و بهت می‌گم برو. تو همیشه پشت درِ قلبم ایستادی و اینقدر عاشق هستی که تا من اجازه ندم در رو باز نمی‌کنی. امروز می‌خوام با همه وجودم بار دیگه تو رو دعوت کنم تا بیای و خونه قلبم رو با نورت مزین کنی. بیا پدر! بیا قدوس! من آماده تبدیلم.

دخترت مژده

شاه شاهانم! مسیح جانم! می‌دانی در قلب بارانیم چگونه حضورت را دریافت کرده‌ام. شبیه یک هوای گرم بعد از برفی سرد و پی‌درپی. تو را از یک عاشقانه بدون هوس دریافتم. تو را شبیه یک کوچه پر از اسطوره‌های دانا و حکیم. من اینگونه در قلبم دریافت کردم که همه گل‌های معجزه‌آسا که اکسیر زندگیست در تو می‌روید، مثل همان گلی که در کوهستان نایاب است اما اندکی از آن به زندگی حیات می‌بخشد. تو را شیرین دریافتم شبیه شیرین‌ترین شیره انگورها. مثل شراب کهنه شیراز نابی و عجیب و این شرابی است که مرا در بر می‌گیرد. شاه! تو را رازی شگفت‌انگیز شبیه دیدن یک پری‌زاد دریافتم و جانم را به همه تار و پود خودت بافتی. در قلبم متولد شدی تا در جانم حیات بیاوری. شاه قلبم! یسوعا! می‌دانی که هیچ گروه خونی نمی‌تواند به من خون اهدا کند من فقط به خون تو می‌توانم به زندگی برگردم و همیشه زنده بمانم. دوستت دارم تا ابدالابد.

دخترت سارا

یک نسخه از صفحه دلم در روزگاری که امروز می‌خوانمش تاریک است. آشفته بازاریست دنیا! آسمان را می‌نگرم، ابرها در پس وزش تند باد می‌گریزند. زمین را می‌نگرم! گویی که فریادش صدای حزن دارد. گم شده‌ام! بله گم شده‌ام، تعجبی ندارد! بارها و بارها در پس افکارم گم شده‌ام!

در دلم اشک می‌ریزم، صدای فریاد دلم را می‌شنوی؟ دستم به سوی توست، جز تو که را دارم؟ جانم خسته است، مدد رسان! شانه‌هایم سنگین است.

بید معجونم که بدون عاشقی خم شده‌ام. کجایی؟ فریادم را در این بیابان برهوت می‌شنوی؟

صدایی در گوشم نجوا می‌کند:

از محبت گفت من محبت را نشناختم!

از امید گفت من امید را نشناختم!

از ایمان گفت من ایمان را نشناختم!

از اعتماد گفت من اعتماد را نشناختم!

از عشق گفت من عاشقی را نشناختم!

گفت: «باور کن اینها را.» گفتم: «باور ندارم.»

گفت: «شک نکن.» گفتم: «مگر می‌شود؟»

گفت: «خسته نباش.» گفتم: «مگر چشیدی؟»

گفتم: «تشنه‌ام.» گفت: «من آب حیاتم.»

گفتم: «ای آقا!»

گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید: «آب به من بده» بدون شک تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد.

گفتم: «می‌خواهم! این آب زنده را می‌خواهم.»

گفتم: «ای آقا! تو کیستی؟»

گفت: «من که با تو سخن می‌گویم، همانم.»

گفتم: «درست فکر می‌کنم آیا؟»

گفت: «بله منم.» (هستم آنکه هستم)

گفت: «منم آن مسیح.»

گفت: «منم آن شیر سبط یهودا.»

گفتم: «پس درخت معجونم که عاشقی کردم.»

دخترت ندا



پدر جان! تو از آسمان مرا می‌بینی و در هر شرایطی دستان تو به سمت نجات من دراز است و می‌بینم پدر جان دستان پر محبت را. دستانی که پر از فیض و راستی است.

پدر جان! مرا دریاب.

من نیاز به توجه و درک عمیق‌تری از محبتت دارم.

پدر جان! ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایی که تو در حال تعلیم هستی را می‌خواهم عمیق‌تر بشناسم و بتوانم ارزش و ضد ارزش را از زاویه دید تو ببینم نه از دید این دنیا.

پدر جان! تو را می‌جویم و تو را می‌خوانم چون تنها قدوس تو هستی، تو سرچشمه حیاتی.

همچون پسر گمشده در این دنیا مشغول بودم، بی‌ارزش بودنم را در دنیا همچون خوراک می‌خوردم و ضعیف و ضعیف‌تر می‌شدم اما امروز اعلام می‌کنم نالایقم که زیر سقف آسمان تو بیایم اما تو به نالایقی من نگاه نکردی بلکه تو به فیض، محبت و بخشش بیکرانت مرا در آغوش گرفتی و اجازه این را به من دادی تا در حضور تو زیست کنم و در حضور تو ارزش خودم را ببینم و آن را دریافت کنم.

دوستت دارم پدر

دخترت سمیه





با سلام به خوانندگان عزیز اسمیرنا

«مسیح از مردگان برخاست... این اعلام چه بسیار، پر قوت است. امروز در چه شرایطی هستید؟ ترسیده‌اید یا شاید ناامیدانه به آرزوی خود می‌نگرید! به هر چه می‌اندیشیم اگر گریان هستیم، بیاید گوش‌هایمان را به صدای خدا تیز کنیم، بشنویم و نوید زنده بودنش را فریاد زنیم. همانطور که مریم مجدلیه وقتی عیسی را بر صلیب کشتند و به قبر نهادند، روز یکشنبه به سمت قبر رفت و در پی اندوه و فکر از دست دادن عیسی وقتی به قبر خالی نگاه کرد با چشمانی اشک‌آلود، نوید حیات را شنید...

شرایط زندگی همواره ما را بر این می‌دارد تا نگاهمان از نقشه عمیق خداوند دور شود و در پی خودخواهی‌ها در ترس‌ها گم شویم.



مشکلات روابط در خانواده‌ها، مشکلات مالی، مشکلات عاطفی، بیماری‌ها و... هر روز ما را دعوت می‌کنند تا گریان و سراسیمه خدایمان را در قبرها جستجو کنیم...

در صفحه من یک زن هستم این شماره با تامل بر کتاب «استر» در خدمت شما عزیزان می‌باشیم تا با نگرشی جدید بتوانیم امید، ایمان، شجاعت و سرسپردگی را با مسح خداوند در خود پیورانیم و با نگاهی به قیام مسیح، زندگی کنیم.

آمین که با دقت و تامل بر زندگینامه استر، پیامی را که خدا برای تک‌تک ما در قلب این کتاب دارد دریافت کنیم تا همچون استر بانوی تاثیرگذار در نقشه خداوند باشیم.

تاریخچه

کتاب استر از نظر تاریخی به «خشایار شاه» ایران و آداب و رسوم آن زمان اشاره دارد و این برای ما ایرانیان و فارسی زبانان نقطه‌ای از شروع و امید است که خداوند جقدر برای ما ارزش قائل شده؛ آمین که در جایگاهی که قرار گرفته‌ایم ارزش آنچه خدا ما را خطاب می‌کند دریافت کنیم تا همچون استر ملکه‌وار در پادشاهی خدا عمل کنیم و بدانیم که خداوند وعده دهنده امین است و او نام خودش را در ایران زمین جلال خواهد داد همانطور که در زمان‌های گذشته داده است.

در روزگار خشایار شاه، در سال سوم سلطنت وی در ضیافتی، وقتی پادشاه سرمست شراب بود به «شهبانو وشتی» ملکه آن زمان امر کرد تا به حضور پادشاه بیاید، برای این که زیبایی او را به مردمان و امیران بنمایاند. ملکه وشتی از دستور پادشاه سرپیچی کرد و از ملکه بودن عزل شد.

بدین ترتیب ملازمان پادشاه گفتند باشد که دوشیزگان زیباروی برای پادشاه بجویند. پادشاه در تمامی ولایت‌های مملکت خویش مأموران بگمازد تا این دوشیزگان زیباروی را جملگی در حرمسرای مَمَر پادشاهی شوش گرد آورند، و ایشان را زیر دست «هیجای»، خواجه‌سرای پادشاه، که سرپرست زنان است قرار داده، اسباب آرایش در اختیار ایشان بگذارند. و دختری که پادشاه را پسند آید به جای وشتی شهبانو گردد. این سخن پادشاه را پسند آمد و طبق آن عمل کرد. پس چون امر و حکم پادشاه اعلام شد دختران بسیار در مَمَر پادشاهی شوش زیر دست هیجای گرد آمدند.

استر دختر زیباروی یهودی بود که پدر و مادر خودش را از دست داده بود. او در نزد «مردخای» خویشاوند خود که در دربار موقعیتی داشت زندگی می‌کرد. استر را نیز به کاخ شاه بردند و به هیجای، سرپرست زنان سپردند. او جز آنچه هیجای، خواجه‌سرای پادشاه و سرپرست زنان توصیه کرده بود، چیزی نخواست. استر نظر لطف همه کسانی را که او را می‌دیدند، جلب می‌کرد. و پادشاه، به استر بیش از همه‌ی زنان دیگر مهر ورزید، و او بیش از هر دوشیزه‌ی دیگر تحسین و نظر لطف پادشاه را به خود جلب کرد. از این رو پادشاه تاج شاهی بر سر او نهاد و او را به جای وشتی شهبانو ساخت.

از آنجا که خدا در پس پرده کار می‌کرد روزی مردخای از توطئه‌ای که بر علیه خشایار شاه شده بود با خبر شد و از طریق استر به گوش شاه خبر را رساند و چون پس از بررسی، درستی این امر آشکار شد، آن دو را بر دار کردند. این رویداد در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام ثبت گردید.

پس از این امور، خشایار شاه پادشاه، «هامان» پسر «همداتای آجایی» را ارتقا بخشید و به او مقامی والاتر داد و کرسی او را از تمامی صاحب‌منصبانی که با او بودند، بالاتر گذاشت. همه خدمتگزاران شاه که بر دروازه پادشاه بودند، به هامان سر فرود می‌آوردند و وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه درباره‌اش چنین فرمان داده بود. اما مُردخای خم نمی‌شد و سجده نمی‌کرد. هامان چون دید که مُردخای خم نمی‌شود و او را سجده نمی‌کند، از خشم پر شد. اما تنها بر مُردخای دست دراز کردن را کسر شأن دانست. پس چون او را از قوم مُردخای آگاه ساخته بودند، هامان بر آن شد تا همه یهودیان یعنی قوم مُردخای را که در سرتاسر مملکت خشایار شاه بودند، از میان بردارد.

این دسیسه را مردخای با سند به استر خبر داد و او را امر کرد که نزد پادشاه رفته، به او التماس کند و به جهت قوم شفاعت نماید.

و از آنجا که قانون آن زمان بر این بود که اگر هر کس بدون اجازه و فراخواندگی پادشاه به صحن درونی درآید تنها یک حکم برای او می‌بود و آن اینکه کشته شود، مگر اینکه پادشاه چوگان زرین خود را به سوی او دراز کند تا زنده بماند و جدیت این امر از سرنوشت شهبانو وشتی بر همگان آشکار بود.

نقشه خدا یا فکر ما؟

استر ناچار به انتخاب بود، او در این موقعیت قرار گرفته بود، برآستی او برای چه هدفی ملکه بود؟ خدا برای او چه نقشه‌ای داشت؟

او با ترس از دست دادن جایگاهش روبرو بود. او دیده بود که چه بر سر ملکه وشتی آمد. یک طرف مرگ خودش و مقام، شهرت، محبوبیتش و در طرف دیگر مرگ قوم. می‌توانید تصور کنید اگر به ناله‌ها و قبر خالی (اشاره به مرگ مسیح) نگاه می‌کرد، جقدر این تصمیم می‌توانست برایش سخت باشد. می‌توانست از تمام چیزهایی که برای او مهیا بود بهره ببرد و موقعیت و جان خود را به خطر نیندازد و یا برای نجات قوم خود، از جان خود نیز بگذرد؟ ما در چهارچوب زندگی خود کدام یک را انتخاب می‌کنیم؟ می‌توانیم با خودخواهی به شرایط خودمان توجه کنیم، یا ارزش دیگران را درک کنیم و به آنها توجه کنیم؟! استر در این موقعیت وقتی در افکار خود غرق بود و چشمانش به شرایط سخت بود مردخای با جمله‌ای شاید تلخ بیدارش کرد.

آنگاه مُردخای گفت به استر چنین پاسخ دهند: «با خود میندار که چون در کاخ شاهی به سر می‌بری، از میان همه یهودیان تنها تو جان به در خواهی برد. زیرا اگر در این زمان خاموش بمانی، راحت و نجات از جایی دیگر برای یهودیان خواهد آمد، اما تو و خاندانت هلاک خواهید شد و کسی چه داند، شاید که برای چنین زمانی به سلطنت رسیده‌ای!»

استر ۴: ۱۳ - ۱۴





نگاه به خدایی که مهیا کننده است و پادشاهی او برقرار... مردخای نگاه استر را از ترسهایش به قدرت و اراده و نقشه خدا برگرداند شاید امروز نیاز ما هم همین بیداریست، همانطور که خوانده‌ایم:

«زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت.» مَتی ۱۶:۲۵

اهمیت به نجات کاری هست که خداوند ما انجام داد او برای نجات ما از گناه و از هلاکت برنامه ریخت، عمل کرد و نجات را بر صلیب فراهم کرد. او نفع خود را نجست. همانطور که این روزها همسفر با یادآوری قیام مسیح هستیم بیاد آریم که او بهر ما مسیر جلجتا را پیمود، صلیب بردوش گرفت تا امروز الگویی برای ما باشد که همواره از خودمان خالی و به هدفی والاتر بیندیشیم، به پادشاهی خدا...

استر انتخاب کرد تا نخست در پی پادشاهی خدا باشد، همانطور که تک به تک ما دعوت شده‌ایم تا نخست پادشاهی خداوند را در زندگیمان بخواهیم. او دریافت اگر امروز در مقام ملکه هست خدا برای او نقشه دارد پس اطمینانش را بر خدا قرار داد و جانش را عزیز نشمرد؛ قلب یک شفاعت کننده را یافت تا پیش رود.

ما در چهارچوب زندگی خود کدام یک را انتخاب می‌کنیم؟ خودخواهی و توجه به شرایط خودمان؟ آیا دیگران برای ما ارزشمند هستند؟ استر قوشم برایش ارزشمند بود، او سرسپرده قوشم بود.

همینطور که در رومیان می‌خوانیم، با محبت برادرانه سرسپرده هم باشید و در احترام گذاشتن به یکدیگر پیشی بگیرید. چهار چوب خدا چیست؟ اراده خدا چیست؟

شاید این عبارات از ذهنمان بگذرد: «قوم من چه کسانی می‌توانند باشند؟» «من که ملکه نیستم.» «من که قدرتی ندارم، چه کاری از من برمی‌آید.» ...

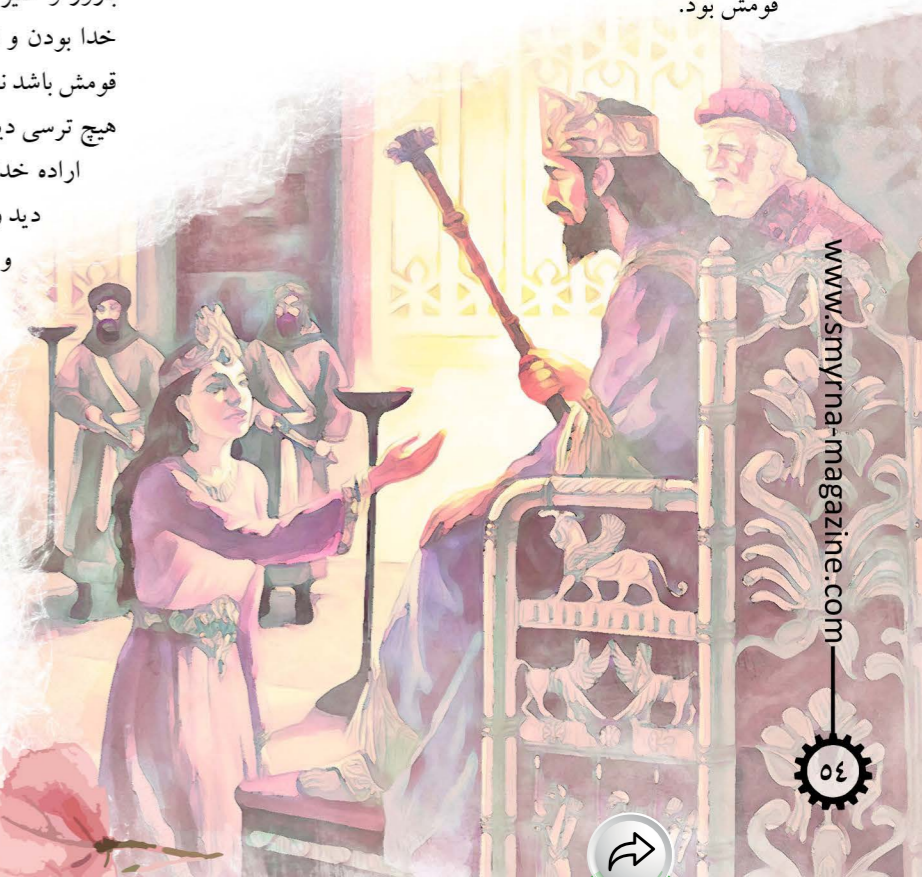
اما خداوند در کلامش پاسخ تمام سوالات را داده حتی بیشتر از آن چیزی که ما تصور کنیم، او خدایی زنده هست و شرایط امروزمان را می‌داند. همانطور که پولس در نامه به افسسیان گفتگوش با خدا را با ما در میان می‌گذارد می‌توانیم ببینیم خانواده ما کیست؟ و چقدر به قوت خدا نیاز داریم تا محبت را بشناسیم، دریافتش کرده و در شفاعت قدم برداریم؛ خودمان را جدا نبینیم و قدم‌هایمان در محبت استوار باشد.

از این رو، زانو می‌زنم در برابر آن پدر که هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین، از او نام می‌گیرد، و دعا می‌کنم که بر حسب غنای جلال خود به شما عطا فرماید که در انسان باطنی خویش به مدد روح او قوی و نیرومند شوید، تا مسیح به واسطه ایمان در دلهای شما ساکن شود، و در محبت ریشه دوانیده، استوار گردید، تا توان آن بیاید که با همه مقدسین، به درازا و پهنا و ژرفا و بلندای محبت مسیح پی ببرید و آن محبت را که فراتر از معرفت بشری است، بشناسید - تا از همه کمالات خدا آکنده شوید. جلال باد بر او که می‌تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی‌نهایت فروتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند. بر او در کلیسا و در مسیح عیسی، در تمامی نسل‌ها، تا ابد جلال باد! آمین.

اَفَسِیَان ۳: ۱۴ - ۲۱

همانطور که خدا به ابراهیم وعده داده بود، اراده او این بود که قوم بارور و کثیر شود و ملت‌ها برکت گیرند. یعنی در پی پادشاهی خدا بودن و استر با شجاعت انتخاب کرد که چشمش به نجات قوشم باشد نه به عاقبتی که در انتظار اوست. در این عمل او، دیگر هیچ ترسی دیده نمی‌شد؛ او اراده خدا را می‌دانست و حال قدم در اراده خدا گذاشته بود. استر قلب پدر آسمانی را برای نجات دید و با او یک شد. فیض همکاری با خدا را دریافت کرد و این یک شدن را در قدم او برای روزه و دعا همراه قوم می‌توان دید. او از قوم خود خواست که تا سه روز یکدل در روزه باشند تا با قوت روح خدا به حضور پادشاه برود. او سهم خودش را به عنوان فرزند خدا گذاشت، سپس در صبوری انتظار کشید تا خدا کار کند.

آیا ما هم در زندگیمان ابتدا سهم خودمان را به جا می‌آوریم یا چشمانمان به دنبال سهم اطرافیان است؟ چقدر همانند استر رفتاری



www.smyrna-magazine.com



چقدر مطیع هستیم؟ چقدر گوش‌هایمان را تیز کرده تا از خداوند بشنویم و طبق هدایت او عمل کنیم؟ آیا احساسات و منطق ماست که راه را انتخاب می‌کند یا مطیع راه خداوند هستیم؟

وقتی استر با حکمت و فروتنی خواسته‌اش را به حضور پادشاه برد در ابتدا در مورد خطری که تهدیدشان می‌کرد صحبت کرد. او کسی را محکوم نکرد تا زمانی که پادشاه از او پرسید: «کیست که جسارت کرده تا دست به چنین کاری بزند؟» آنگاه بود که او پاسخ داد: «همین هامان».

هامان بر چوبه داری که برای مردخای آماده کرده بود آویخته شد. این خدا بود که از طریق استر برای نجات قوم قدم به قدم کار می‌کرد و نام خود را جلال می‌داد، پیروزی از آن خداوند لشکرهاست. **حال ما زنان چقدر به خدا در زندگیمان اجازه عمل کردن می‌دهیم؟**

استر با این که ملکه بود و می‌توانست با توان خودش جلو برود اما از همان ابتدا با دعا و روزه در اتحاد، اعلام کرد: «خداوند، می‌خواهم تو رهبری این نجات را بر عهده گیری» و این بود که در تاریخ از استر زنی تاثیرگذار ساخت.

آمین که ما در رفتار، گفتار و اعمالمان کاری بکنیم که اثرگذار باشد. نه تنها استر در زمان خودش توانسته بود به چنین جایگاهی برسد بلکه ما زنان نیز می‌توانیم امروزه به چنین جایگاهی برسیم؛ ورود به قصر پادشاه. ما نیز با ایمان به عیسی مسیح به قصر پادشاه آسمانی وارد شده‌ایم و با توبه از گناهان و انجام قوانین و اطاعت از خدا در مقام ملکه قرار گرفته‌ایم. ما می‌توانیم مثل استر نه تنها برای قوم خودمان بلکه برای تمامی انسان‌ها در حضور پادشاه آسمانی شفاعت کنیم.

خدا را شکر می‌کنیم که چنین میراثی از یک شخصیت زن در تاریخ ایران برای ما بعنوان نمونه‌ای صبور و مطیع قرار داد تا ببینیم و درک کنیم که ما در خداوند از ارزش والایی برخوردار هستیم و می‌توانیم در نیکویی ملکه باشیم، با محبت و فروتنی صلح برقرار کنیم و باعث جلال نام خداوند باشیم.

آمین که با دقت و تامل بر زندگی‌نامه استر، پیامی را که خدا برای تک به تک ما در قلب این کتاب دارد دریافت کنیم تا همچون استر بانوی تاثیرگذار در نقشه خداوند باشیم. آمین

تاثیرگذار داشته‌ایم؟ خدا از ما می‌خواهد هر لحظه در حضور او آرام باشیم و سهم خودمان را بگذاریم و منتظر او باشیم تا عمل کند.

استر فهمیده بود که اگر در جایگاه ملکه قرار گرفته بنا بر نقشه خداوند است. اگر چه همه او را دوست می‌داشتند، اما آنچه به او رسیده بود از مقام و... او را از نقشه خداوند دور نکرد، بلکه برای نجات قوم هم بکار برده شد. آری، استر زنی جسور و شجاع بود، استر انتخاب کرد تا تاثیرگذار باشد.

ما چقدر موقعیت‌ها و چیزهایی که خدا به ما داده را برای پیش برد ملکوت خداوند استفاده می‌کنیم؟ آیا می‌دانیم هر آنچه که داریم متعلق به اوست؟

برای چه مسیحی هستیم؟ خدا ما را چگونه می‌بیند؟ آیا او از ما می‌خواهد که با ایمان در اراده او قدم برداریم و تاثیرگذار باشیم یا در موقعیتمان به خواب فرو رویم؟

در روز سوم وقتی که استر با قوت خدا وارد صحن پادشاه شد پادشاه نظر لطف افکند و درخواست او را جویا شد. همانطور که در رومیان باب ۸ آیه ۲۸ می‌خوانیم:

«می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است.»

قدم بعدی استر این بود که در صبوری خداوند پیش رود، او دشمن خود را به ضیافتی به همراه پادشاه دعوت کرد و در همین زمان خدا عمل می‌کرد. خدا توطئه‌ای را که قبلاً بر علیه شاه شده بود از طریق مطالعه ثبت تواریخ ایام به یاد پادشاه آورد و وقتی متوجه شد که مردخای به خاطر این خدمت بزرگ هیچ حرمت و عزتی را دریافت نکرده تصمیم گرفت تا او را از میان شهر با رداها و اسب و صاحب‌منصبان بگذراند و پیش روی او ندا کنند: «با کسی که پادشاه راغب به تقدیر از اوست، چنین کرده خواهد شد». هامان نقشه‌های شریانه‌اش را می‌کشید ولی خدا آنها را به برکت تبدیل می‌کرد. استر شب دوم هم ضیافتی بر پا داشت و باز از پادشاه و هامان دعوت کرد تا با او در ضیافت باشند.

خداوند، نقشه و طرح خود را ریخته بود او استر را به طرح خود دعوت کرد و استر دریافت که باید طبق روش طراح عمل کند و صبوری و انتظار خداوند را کشید، بلی او می‌خواهد، طبق دستورالعملش پیش رویم تا دیوارهای قطور همچون دیوار آریحا در زندگیمان فرو ریزد و نقشه‌های شیطان پوچ و باطل گردد.

چقدر در زندگیمان صبوری می‌کنیم؟ چقدر صبر و آرامش ما تاثیرگذار است؟



www.smyrna-magazine.com

تیم بانوان اسمیرنا





اما خدایی که در رحمانیت دولتند است، به خاطر محبت عظیم خود به ما، حتی زمانی که در نافرمانی‌های خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد پس، از راه فیض نجات یافته‌اید و با مسیح برخیزانید و در جای‌های آسمانی با مسیح عیسی نشانید.
اَفسِسِیان ۴: ۲-۶

یهوه صباوت خدای لشکرها ارتشی از زنان و مردان دعا را در سراسر دنیا از هر قوم و ملت و زبان رهبری می‌کند و عیسی مسیح امروز ما را کلیسا می‌خواند و می‌فرستد تا قیام مسیح را به تمامی نقاط استان «خراسان شمالی» از کشور «ایران» و استان «آنکارا» از کشور «ترکیه» اعلام کنیم.

استان خراسان شمالی

ای پدر و ای خداوند بی‌ظنیر ای مالک آسمانها و زمین، ای پادشاه مقتدر، به راستی پادشاهی تو بی‌زوال است و جلال و شکوه تو بی‌انتهاست.

خداوندا با شکرگزاری و در اتحاد و یکدلی استان خراسان شمالی و تمام شهرهای این استان (بجنورد، شیروان، اسفراین، آسرخانه، جاجرم، فاروج، گرمه، درق، راز، نیتکانلو، صفی آباد و قاضی، شوقان، پیش قلعه، سنخواست، حصارگرم خان، لوجی) را به حضور می‌آوریم.

شکر برای اینکه تو خدای زنده هستی، شکر برای صلیب و قیام تو در این ماه که عید قیام را داشتیم و خداوندا بیاد آوردیم که تو به خاطر گناهان ما از چه درد و رنجی عبور کردی تا ما امروز نجات یابیم خداوندا شکر برای این نجات از تو می‌خواهیم تا قلب مردم را لمس کنی تا آنها هم این نجات را بچشند و به تو ایمان بیاورند تا آموزش گناهان را دریافت کنند.

براستی روشنایی تو در دلها نیاز ما در این دنیای تاریک هست پس در اتحاد «روشنایی بشود» می‌گوییم بر آسمان و زمین کشورمان و به طور خاص استان خراسان شمالی.

برای مشکلات کم آبی و کمبود محصولات کشاورزی و فرسودگی و عدم امکانات مردم این استان دعا می‌کنیم تا مشکلات این استان را تو راه حل بخشی و برکت تو بر زمین و آسمانش باشد. خداوندا ای یهوه شالوم، خدای صلح و سلامتی،



شفای تو را بر جسم و جان تک به تک مردم این استان می‌طلبیم تا با فیض و محبت خود صلح و سلامتی و آرامش را بر وجودشان جاری سازی.

خداوندا ای خدای نجات دهنده به نام مسیح دستان شرارت‌ها، دروغ‌ها، طمع‌ها و دزدان شریر را از مردم این استان کوتاه اعلام می‌کنیم تا مردم طعم شادی و پیروزی واقعی در تو را بچشند، باشد که دیوارهایی که مانع شناخت توست فرو ریزد همه متوجه شوند که نجات فقط در نام تو میسر است.

چرا که در زیر این آسمان نام دیگری جز نام عیسی داده نشده که توسط آن بتوان نجات پیدا کرد پس در نام عیسی مسیح عمل کن و با دست زور آورت دستان شریر را از این استان کوتاه کن.

ای پدر رحمت‌ها، یهوه رافا، خدای شفا دهنده عزیزان و فرزندان را که امروز به هر دلیلی در بستر هر بیماری هستند به حضور می‌آوریم قوت و شفای تو را برای این عزیزان می‌طلبیم و به راستی که این دردهای ما بود که تو خود حمل کردی و زخمهای ما بود که تو به جای ما خریدی تا ما را سلامتی بخشی تو را دوست داریم و شکر گزار محبت‌های تو هستیم و ایمان داریم به زخم‌های تو شفا یافتیم. ای پادشاه پادشاهان رب الارباب خدای سرمدی به ایمانداران حاضر در استان خراسان شمالی در نام عیسی بیداری را اعلام می‌کنیم تا همگی قیام تو را هر روزه بچشیم و صلیب بر دوش از پی تو آییم.

باشد که مبشران شعله‌ور شوند تا مردم این مرز و بوم را به نجات تو مژده دهند و از برای پادشاهی تو هر روزه قدم بردارند.

شکر بهر تو، تنها تو خداوندی و تنها تو لایق ستایش و پرستیدن هستی در نام عیسی مسیح آمین.

استان آنکارا

متبارک باد نام خداوند که به فرزندان خود در نام عیسی مسیح قدرت داده است تا برای مردم دنیا و گمشدگان در دیارهای مختلف در دعا باشیم.

خداوندا شکر گزار تو هستیم برای این جایگاه فرزند خواندگی در تو در دعا هستیم برای استان آنکارا واقع در ترکیه، قسمتی دیگر از زمینی که تو آفریدی و همچنین برای ساکنان این شهر.

شکرت می‌گوییم که آفرینش تو و عظمت در این استان مشهود است. پدر برای شهرهای این استان دعا می‌کنیم و از تو می‌طلبیم قلب ساکنین این شهرها را از امنیت و محبت، احترام خودت پر سازی و آزادی و رهایی را به آنها عطا کن.

شهرهای آک یورت، ایلماداگ، کازان، ماماگ و... را که در این استان قرار دارند به حضور آورده و آسمان این شهرها را برای درک قیام و صلیب تو گشوده اعلام می‌کنیم، باشد که در غم و ترس بسته و در ایمان و شناخت تو گشوده شود و روح تو بر ساکنان این شهرها به فراوانی بریزد تا روح القدس در مسیر نجات از طریق خون عیسی مسیح هدایتگرشان باشد.

خداوندا شناخت عمیق محبت و قدرت و عظمت تو در نام عیسی مسیح برای آنها مکشوف شود تا بتوانند به همین اسم و ایمان از هر مشکلاتی برجهند.

شناخت برکت و نجات در خون مسیح که برای رابطه به روی زمین آمد را برای این استان جاری کن.

هر گونه تلخی را تو پاک و فکرهای سخت را تو نرم کن تا به دنبال شناخت حقیقت تو باشند.

ای پدر آسمانی باشد که کلیساها در اقتدار نام عیسی بنا و تسلی و تشویق شوند و تو ایمانداران خاموش را حیات بخشی و در نام عیسی مسیح به عشقت شعله‌ور کنی.

محافظت تو را بر کلیسا اعلام می‌کنیم باشد که در تو تقویت شده و رشد کنند. خداوندا سازمانهای اداری بسیاری در این شهر هست آنها را محافظت کن و اراده و پادشاهی تو چنانکه در آسمان است بر زمین این استان بشود.

به طور خاص سازمان ملل را به حضور می‌آوریم. افراد بسیاری در پی پناهندگی وارد این سازمان می‌شوند، مدیریت این سازمان را به تو می‌سپاریم تا اراده تو برای تک به تک پناهنده‌ها انجام بشود و می‌طلبیم پناهجویان به هر دلیلی که مجبور به ترک دیارشان شده‌اند با تو ملاقات کرده و تو که ملجا و صخره حقیقی هستی و تنها پناهگاه امن، بشناسند و در قلب و فکرشان در پناه تو تسلی یابند.

نام تو در این استان متبارک باد و روشنایی تو بشود.

در نام عیسی مسیح با شکر و سپاس آمین.



از تک به تک شما عزیزان که با ما هم دعا هستید سپاسگزاریم و از شما دعوت می‌کنیم تا درخواست‌های دعای خود و حتی نام شهر و روستایی که در نظر دارید را از طریق راه‌های ارتباطی (در انتهای مجله) با ما در میان بگذارید.





قلب را باز کن، بگذار او وارد شود
دیر نیست برای آنکه قلبت را باز کنی،

دیر نیست همراه شو

باز کن قلبت را و بگذار او داخل شود، بگذار عیسی داخل شود،

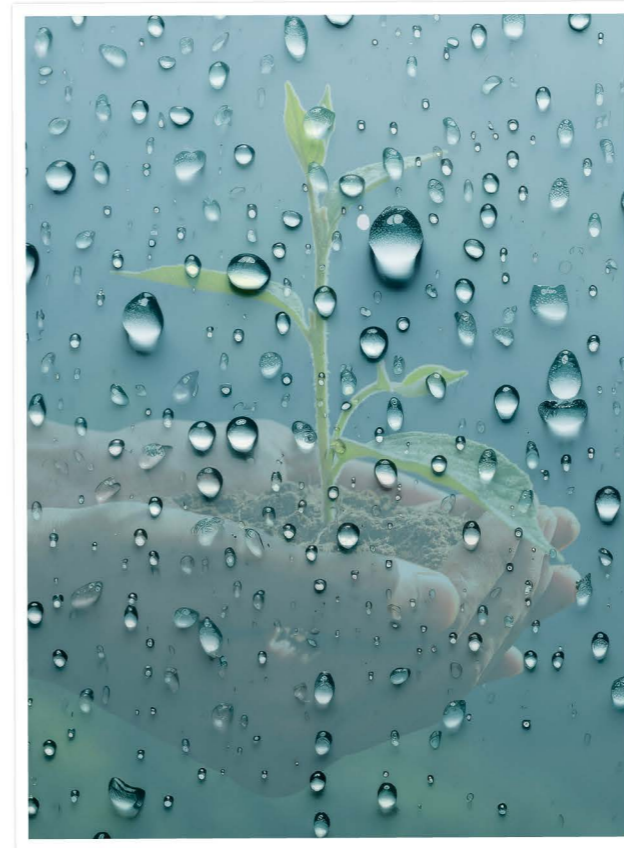
بگذار او در قلبت وارد شود

بگذار باران او تو را تازه سازد بگذار قلبت را از سیاهی و زخم
بزداید، بگذار او وارد شود

همراه شو بیا تا برای این قدم برداریم همراه شو

بیا با من بیایید با هم انجامش دهیم

دیر نیست همراه شو



همراه شو و قلبت را بگشا به روی او.

بگذار عشق حقیقی، عشق او را بپوشی و سیراب شوی.

بگذار باران او تو را در برگیرد و تو را پر سازد از هوا و عطر
خودش، همراه شو.

بیا با هم انجامش دهیم.

او برای تو برنامه و نقشه‌ها دارد.

برنامه‌های عالی و سعادت‌مندی، بگذار داخل شود.

او که تو را بخوبی می‌شناسد بگذار او داخل شود.

قلبت را باز کن

بیا با هم انجامش دهیم.

امید سبکی

گر که گور خالی نبود از بوی یارم
گر که جسمش ناتوان بود در خیالم
گر که امید رهایی و نجاتم بسته بود
در اسارت بود و زاری
حال این دوران من
گر که عیسی بر صلیبش مانده بود
همچو جسمی ناتوان خوابیده بود
من به رسم و شیوه اجدادیم

سرنوشتم با پدر با قوم و جد،
خواهی بود
گر که عیسی از سر این عاشقی
تن نمی‌داد بهر این بیگانگی
گر صلیبی و قیامی هم نبود
سهم من بود روح و جسم آوارگی

یاشار



نامه به پدر آسمانی

کشتی آماده حرکت، ای دریا آرام باش، ای طوفان ساکت شو،
بادبان‌ها را بکشید، افراد آماده حرکت، نجات آماده است؛ افراد
زیادی در حال غرق شدن در این دریا هستند، افرادی که شنا کردن
را نمی‌دانند، افرادی که مقصد را نمی‌دانند، افرادی که ناامیدند،
افرادی که تشنه هستند و منتظر...

شکر ای مسیح که سکان در دستان توست و ما را هدایت می‌کنی،
کشتی کاغذی روی آب شناور است. کاغذی سبک از درخت،
کشتی به وسعت محبت، کشتی که هر روز در حال بنا شدن است
چون در بنا کردن می‌رود. در کشتی آذوقه سفر تنها پنج نان
و دو ماهیست که خوب می‌دانیم کافیست، این کشتی هر روز
داستان‌ها و حرف‌هایی برای گفتن دارد. اتاق‌های آن کوچکند
اما شگفت‌انگیز. خدمه کشتی خانواده‌ای هستند که بر زیر بادبان
جایی که پارچه‌های سفید بلند روی چوب صلیب مانند با قدرت
باد کشتی را به حرکت در می‌آورد، با هم عهد بستند تا نجات را
فریاد بزنند و صیاد جان‌ها باشند. ناخدا محل لنگر را می‌داند و
دوست قدیمی ناخدا همه را زیر بادبان جمع می‌کند تا دعا کنند.

و اما داستان من هم داستان یک روز این کشتیست. در دریا شناور
بودم خسته و درمانده، بی‌مقصد، پر از رویا، اما تا چشم کار
می‌کرد آب بود، زنجیری از اسارت‌ها به پاهایم بسته شده بود؛
چرا غرق نشده بودم، نمی‌دانستم. از دور صدای بوغ کشتی شنیده
شد، روزنه‌ای از امید در دلم روشن شد، نجات فرا رسید، کشتی
به سمت من آمد، طنابی به پایین انداخته شد، خسته بودم اما طناب
را به امید نجات گرفتم و آن‌ها مرا بالا کشیدند. در کشتی به من
خوراک دادند و از مهربانی ناخدا برایم تعریف کردند، با تمام
خستگی‌ام قوتی تازه گرفته بودم و مشتاق دیدار ناخدا...

آن‌ها می‌گفتند کلید قفل اسارتت
در دستان اوست، بیشتر مشتاق
دیدارش شدم؛ سبیده دم وقتی با
نور خورشید چشمانم را باز کردم
دیگر زنجیری به پاهایم نبود،
فهمیدم او به ملاقاتم آمده... آزاد
از اسارت‌هایم بلند شدم و به سراغ
اتاق‌های کشتی رفتم، افراد کشتی
مرا هدایت کردند، آنها پر از محبت
بودند.

کشتی آن‌ها کوچک بود ولی جا برای همه داشت، اتاقی رو به
روی عرشه کشتی بود که می‌گفتند ناخدا آنجاست. بر روی در
آن نوشته شده بود سرمقاله؛ داخل شدم، در مورد صدایی از ناخدا
صحبت می‌کردند، آنجا نبود ولی صحبتش بود!!! با اشتیاق به دیدن
اتاق‌های دیگر رفتم؛ این کشتی اتاق‌های زیادی داشت، اتاقی بود
که از جهان خبر می‌داد، اتاقی مخصوص دعا، این کشتی اتاق‌هایی
برای تعلیم داشت و معلمی مهربان... حتی جایی مخصوص کودکان
داشت؛ اتاقی برای سرگرمی، کتابخانه، آشپزخانه و سینما.

روزها گذشت... ناخدا در تک‌تک اتاق‌ها بود، و معلم مهربان
دوست قدیمی او بود. او ما را با ناخدا آشنا کرد و به تک‌تک
خستگان امید، محبت و ایمان را یاد داد تا بایستند.

خداوند من از تو می‌خواهم به نام مسیح تا کلام تو، قوت تو، تشویق
تو و حمایت تو با تک‌تک کسانی که برای مجله تو قدم برداشتند
باشد، هدایت این کشتی در دستان تو باشد تا به جای امنی که
خودت می‌خواهی برسد، بر روی کلامت شناور.

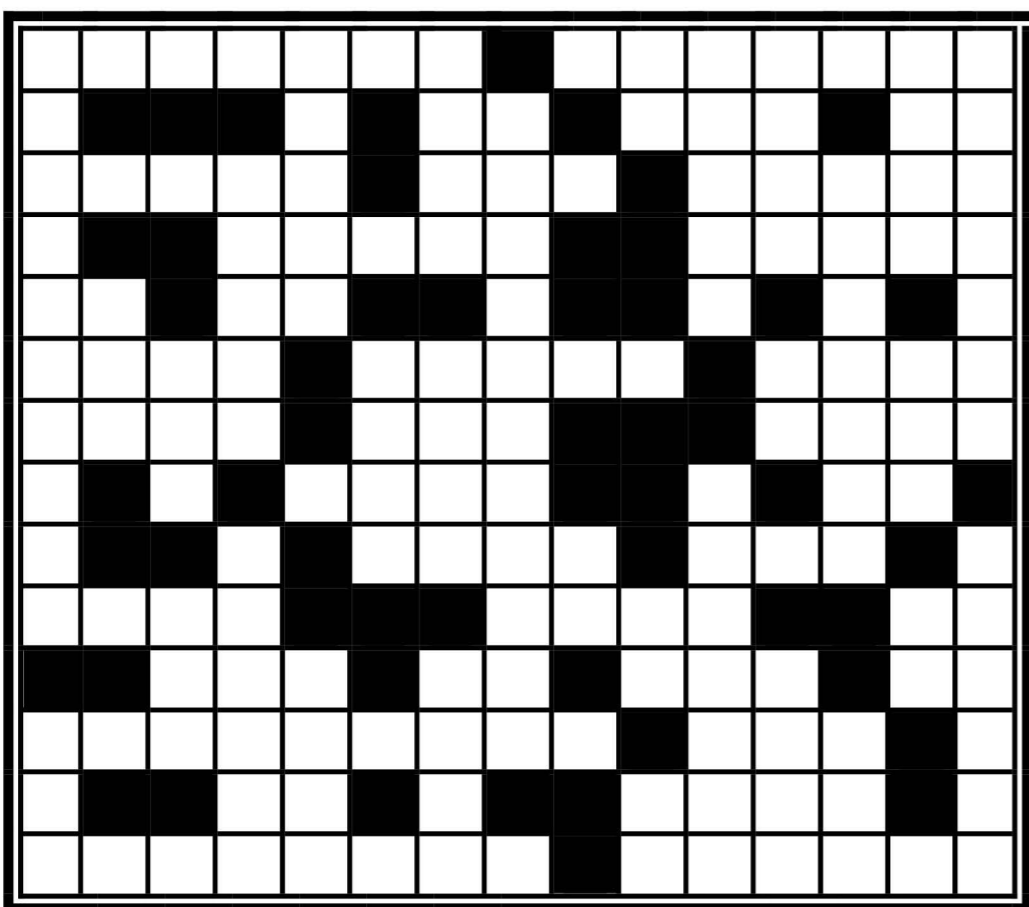
**خداوندا این مجله همچون کشتی نجات باشد که
بر در تک‌تک خانه‌ها برود و مسافران خود را سوار
کند. داستان‌های تو و کلام تو جان‌ها را نجات دهد.
خداوندم فلس‌ها را از چشمان بردار، قلب‌ها را آماده
کن تا همه مردم ببینند کار عظیم تو را.**

المیرا





۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴

عمودی

- ۱- ملانک سایه گستر / از کتب تورات موسی
- ۲- نویسنده کتاب اعمال رسولان / ستاره / ثمره بی ایمانی
- ۳- اینگونه به تخت فیض خدا نزدیک شویم تا رحمت بیابیم / انسان اول از انجاست، انسان دوم از آسمان
- ۴- ترسناک / تخت پادشاهی / حق نخست زندگی خود را فروخت
- ۵- هاجر بانوی خود سارا را آن طور صدا می کرد / عصای قوت در ارمیا
- ۶- گوهر / نقش هنری / زادگاه رازی
- ۷- اولین ماه از زمستان
- ۸- رساله ای از لوقا در عهدجدید
- ۹- ترنم / نپی که سه شب مهمان ماهی شد / افسار
- ۱۰- خداوند با دادن یگانه پسرش بر روی صلیب آن را به ما ثابت کرد
- ۱۱- برادر عیسو / نجات دهنده
- ۱۲- خط ناظم / فریبنده
- ۱۳- عضو مرکزی دستگاه عصبی انسان / دستور قاضی
- ۱۴- کند نیست
- ۱۵- کرسی خداوند در آسمان / پسر لمک

افقی

- ۱- از هر شمشیر دودم برنده تر تا جدا کند نفس و روح / مادر یحیی
- ۲- جسارت / پسوند شباهت / ضمیر غایب
- ۳- متضاد کم رویی / هر آنچه با ایمان به آن طلب کنید خواهید یافت / اشاره پولس در اول تیموتائوس که دینداری با آن سود عظیمی است
- ۴- امر به باز شدن / از سروده های داود
- ۵- مهم ترین جاذبه توریستی استان کرمان در آنجا واقع شده / حرف ربط
- ۶- انگشت شمار / کار معلم / به کلام خداوند و وعده هایش داریم
- ۷- به واسطه خون مسیح دریافت خواهیم کرد / نفس را انکار می کند / اشتباه و خطا
- ۸- نیم من نیست / گلی که رنگ آبی آن نماد صداقت و وفاداری است
- ۹- نکویش / رفیق
- ۱۰- شوربا / خط نابینایان / تعمیر دهنده عیسی
- ۱۱- قورباغه / قاعده تخت پادشاهی خداوند / دو حرف اول خدای مطلق / آغوز
- ۱۲- خشک نیست / نماد عهد خدا پس از طوفان نوح
- ۱۳- نمونه زن شجاع در کتاب مقدس / مکان
- ۱۴- از ثمرات روح القدس / کلام خدا



کلیسای مریم مقدس زور زور (Chapel of Dzordzor)، نام کلیسایی است واقع در استان آذربایجان غربی، شهرستان ماکو و در ۱۲ کیلومتری شمال غرب قره کلیسا و در نزدیکی روستای بارون، در دهنه دره ای که رودخانه زنگمار از آن جاریست و در دامنه کوهپایه ای که به یک تنگای بسیار فشرده می رسد، بنا گردیده است. این کلیسای صلیبی شکل از جمله بناهای تاریخی ایران است که در فهرست آثار ملی ایران و فهرست میراث جهانی یونسکو نیز به ثبت رسیده است؛ همچنین روستای بارون نیز به طور جداگانه در فهرست یونسکو جای دارد. در سال ۱۳۶۷ به دلیل آبخیزی سد بارون، کلیسا با مصالح موجود عینا به نقطه ای مرتفع تر در ۶۰۰ متری محل اصلی منتقل گردیده است.

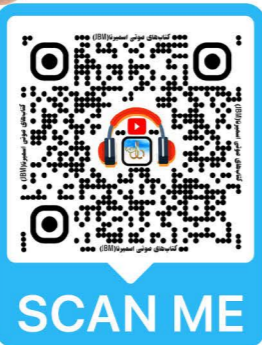


کالج اسمیرنا



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.

در بخش پادکست‌های اسمیرنا، به سخت‌ترین سوالات شما پاسخ داده شده است؛ خدا کیست؟ چرا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم؟ چه چیزی پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کند؟ ارزش و هویت ما از نگاه خدا چیست؟ شما می‌توانید برای تامل به پاسخ این سوالات با اسکن QR کد به کانال یوتیوب ما مراجعه کنید و کتاب‌هایی که به صورت صوتی برای شما مهیا شده است را بشنوید.



پادکست‌های اسمیرنا



انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد. تمامی این خدمت‌ها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76
(+1) 469 793 96 88
(+90) 534 269 75 45

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

برای دریافت نسخه چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید.

با ما تماس بگیرید

www.smyrnacollege.com



info@smyrnacollege.com



www.smyrna-magazine.com



smyrnamagazine@gmail.com



(+1) 770 268 91 76

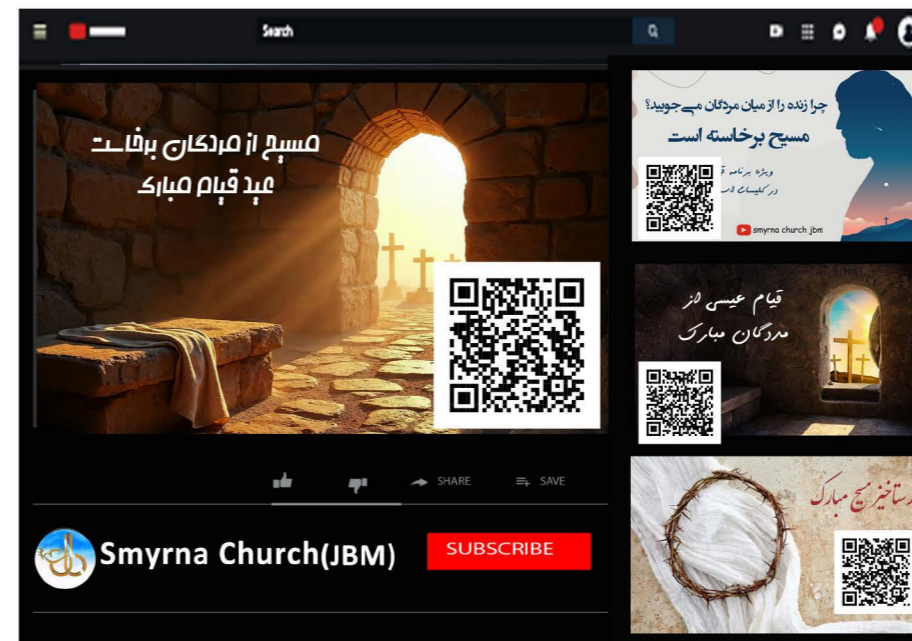


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



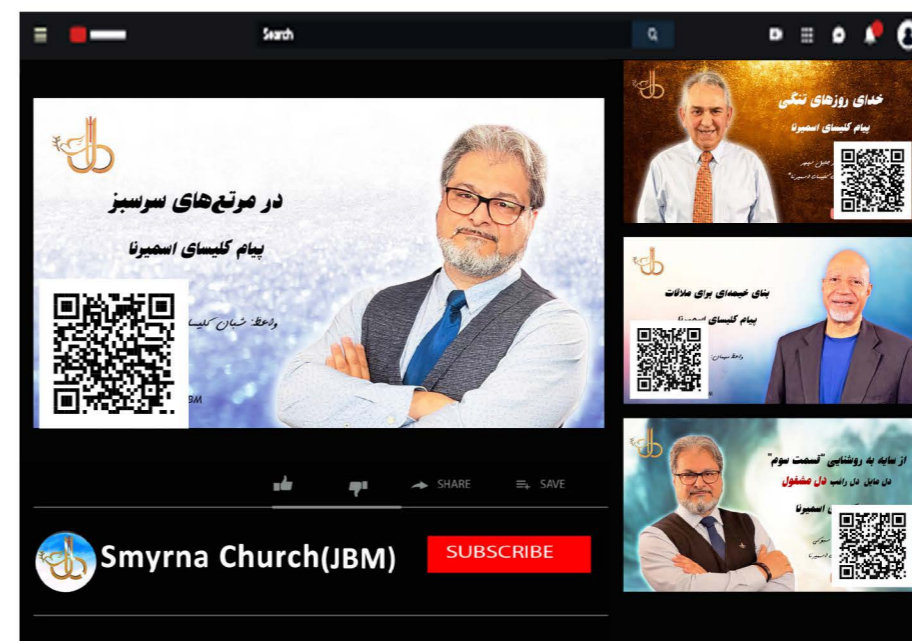
جشن‌ها و مراسم‌ها

برای تماشای گفت‌وگوهای کلیسای اسمیرنا می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفت‌وگو زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفت‌وگوها، رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفت‌وگوها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راه‌های ارتباطی مطرح کنید.



موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسات رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.

موعظه



Smyrna Church (JBM)



Omid Sabooki



Smyrnachurch_jbm



@smyrna.jubal.church



Smyrna Church (JBM)



(+1) 469 793 96 88





رستاخیز عیسی
بر شما مبارک



www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2026 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Farsi that promotes biblical faith and Iranian Christian culture.

Please contact with us by : (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45